

کاهش یارانه نقدی:

فشار مضاعف بر طبقه کارگر ایران



صفحه ۴

حادثه انفجار در پالایشگاه آبادان

صفحه ۵

ترور اسامه بن لادن، نوشته فیدل کاسترو

صفحه ۶

مضحکه مبارزه با تروریسم

صفحه ۷

نظرسنجی گلوب اسکن:

کاهش اعتماد مردم آمریکا به نظام بازار آزاد

صفحه ۹

لهستان: گریز از رکود با افزایش سرمایه گذاری عمومی

صفحه ۱۰

چرا یونان باید ارز یورو را کنار بگذارد؟

صفحه ۱۳

این "سود" است که راه را نشان می دهد

صفحه ۱۵

رکود اقتصادی بریتانیا و سیاست های دولت

صفحه ۱۸

بریتانیا: کاهش بیکاری احتمالاً موقتی خواهد بود

صفحه ۲۰

الگوی رکود بزرگ در ایالات متحده

صفحه ۲۲

Militant

خرداد ۱۳۹۰ سال پنجم- دوره دوم- شماره ۴۳

میراث مارکسیستهای انقلابی ایران



سرمقاله

ملاحظات چند در حاشیه سقوط رئیس صندوق بین المللی پول

مازیار رازی

با آغاز و تشدید گام به گام بحران جهانی سرمایه داری، هر روز نیز رسوایی های مالی و اخلاقی بیش تری از "سردمداران" و "حاکمان" جهان سرمایه افشا می گردد؛ چندی پیش "دومینی اشتراوس کان"، رئیس سابق صندوق بین المللی پول، به اتهام سوء استفاده و اقدام به تجاوز جنسی از سوی پلیس نیویورک بازداشت گردید. "دومینی اشتراوس کان" قبلاً وزیر دارایی فرانسه بوده و به علاوه، بدون آن که جای تعجبی داشته باشد، نامزد احتمالی "حزب سوسیالیست" برای انتخابات آتی ریاست جمهوری فرانسه هم به شمار می رفته است.

صفحه ۲



سیاسی و مالی است که چنین "حق ویژه ای" را برای خود قابل می شوند؛ آن ها باور می کنند که به راستی نقشی ماورای "قانون" و عرف های به رسمیت شناخته شده اجتماعی پیدا کرده اند. این نسل افراد "ویژه"، در واقع زاده شده و پرورش یافته همین نظام سرمایه داری متعفن نئولیبرالی هستند.

نباید فراموش کرد که در گذشته هم چنین تجاوزاتی (البته این بار به اشکال دیگری) علیه میلیون نفر از مردم فقیر و زحمتکشان جهان توسط همین مردان "قدرتمند" مالی صورت گرفته است. در سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، که جهان شاهد یکی از بزرگترین بحران های اقتصادی سرمایه داری بود و البته هنوز هم با پیامدها و عواقب آن دست به گریبان است، بانک های بزرگی هم چون لمان برادرز - و در رأس آن آقای "مذاف" - در آمریکا، میلیون ها دلار از دارایی مردم را به سرقت بردند.

همان طور که گفته شد، "دومینی اشتراوس کان"، یکی از رهبران "حزب سوسیالیست" فرانسه است. این حزب در واقع باندی است متشکل از رهبران میلیونر فرانسوی (مارتین اوبری، دختر ژاک دولور رهبر سوسیالیست قدیمی اتحادیه اروپا؛ یا فرانسوا اولاند، همسر سابق سگولن رویال که به دنبال کاندیداتوری رویال برای ریاست جمهوری فرانسه از او جدا شد و غیره). این حضرات چنین وانمود می کنند که گویا طرفدار کارگران و اعتقادات سوسیالیستی اند. بدیهی است که ادعای آنان نه فقط کذب محض، که واقعاً وقیحانه است. باند رهبری حزب سوسیالیست، خود بخشی از سرمایه داران فرانسوی بوده و برای جلب آرای کارگران چنین ادعاهای کذبی را ارائه می دهند. بورژوازی همواره در درازای تاریخ، حقایق را این گونه وارانده جلوه داده است.

اما آن چه "دومینی اشتراوس کان" باید در وهله نخست پاسخگو باشد این است که چگونه مشکل "صندوق بین المللی پول" را در طی چند سال گذشته حل کرده و به اصطلاح به "گل سر سبد" این نهاد مبتدل شده است؟ اشتراوس کان در نوامبر سال ۲۰۰۷، ریاست صندوق بین المللی پول را در موقعیتی بسیار بحرانی به دست گرفت. در آن زمان مجموع وام های صندوق بین المللی پول از ۹۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳، به ۱۰ میلیارد دلار کاهش یافته بود. اما تا لحاظه برکناری او از صندوق، این رقم را به ۸۴ میلیارد دلار ارتقاء پیدا کرده است. کل سرمایه "صندوق بین المللی پول" در دوره ریاست وی ۴ برابر افزایش یافت؛ از ۲۵۰ میلیارد

ملاحظات چند در حاشیه سقوط رئیس صندوق بین المللی پول

مازیار رازی

با آغاز و تشدید گام به گام بحران جهانی سرمایه داری، هر روز نیز رسوایی های مالی و اخلاقی بیش تری از "سردمداران" و "حاکمان" جهان سرمایه افشا می گردد؛ چندی پیش "دومینی اشتراوس کان"، رئیس سابق صندوق بین المللی پول، به اتهام سوء استفاده و اقدام به تجاوز جنسی از سوی پلیس نیویورک بازداشت گردید. "دومینی اشتراوس کان" قبلاً وزیر دارایی فرانسه بوده و به علاوه، بدون آن که جای تعجبی داشته باشد، نامزد احتمالی "حزب سوسیالیست" برای انتخابات آتی ریاست جمهوری فرانسه هم به شمار می رفته است. او به عنوان رئیس صندوق بین المللی پول، یعنی یکی از بازوهای اصلی امپریالیسم، بنا بود تا در جلسه وزرای دارایی اتحادیه اروپا در بروکسل شرکت کند. نشست برای "حل مشکلات مالی" پرتغال و یونان و ارائه کمک های مالی به این کشورها (یا به طور دقیق تر، تدارک برای "تجاوز سیاسی و اقتصادی" به طبقه کارگر این کشورها از طریق تحمیل و پیشبرد برنامه های موسوم به "ریاضت اقتصادی"). فضاحت های اخلاقی اشتراوس کان و استعفا "اجباری" او از مقام ریاست صندوق بین المللی پول، موقعیت وی را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه نیز زیر سؤال برده است.

در مورد این وقایع، چند نکته قابل ملاحظه به نظر می رسد:

اقدام به تجاوز جنسی علیه یک مادر ۳۲ ساله آفریقایی تبار، مستخدم هتل، از سوی این مرد ۶۳ ساله متأهل، هیچ چیز جز یک عمل وحشیانه زن ستیزانه نیست. تئوری های "توطئه" درباره این واقعه نمی توانند درست باشند؛ زیرا اشتراوس کان، که خود از خانواده مرفه و صاحب نفوذی برمی خیزد، در دوران حیات خود بارها به این عمل انزجار آمیز دست زده است. تاکنون ۱۴ زن از او به علت اقدام به تجاوز به آنان شکایت کرده اند. آخرین بار چند سال پیش او به یک زن جوان روزنامه نگار فرانسوی که قصد مصاحبه با او را داشته، تجاوز کرده است.

اما، آن چه که امثال "اشتراوس کان" ها را واهی دارد تا به خود اجازه دهند چنین بی پروا به هر زن جوانی در مجاورت خود تهاجم برند، ریشه در قدرت سیاسی و مالی آنان دارد. در واقع این افراد به اعتبار امکانات و حمایت های سرشار



درآمدی، سالانه به طور متوسط ۱ میلیون پوند به دست خواهند آورد، در حالی که ۵۰ درصد پایینی، به طور متوسط تنها از ۱۸۷۰۰ پوند در سال بهره منده خواهد شد. در مطالعه دیگری، مؤسسه پژوهش های مالی (Institute of Fiscal Studies) نشان می دهد که ضریب جینی، ابزاری برای اندازه گیری نابرابری های درآمدی، اکنون به بالاترین سطح خود در انگلستان از زمان آغاز محاسبه آن رسیده است.^(۲)

در ایالات متحده آمریکا وضعیت تفاوتی با بریتانیا ندارد. برای نمونه، با توجه به گزارش های مرکز سیاست مالیاتی (Tax Policy Centre)، درآمد واقعی ۴۰۰ تن از ثروتمندترین مالیات دهندگان آمریکا میان سال های ۱۹۹۲ و ۲۰۰۸، ۲۷۷ درصد افزایش یافت. یعنی تقریباً ۴ برابر سریع تر از رشد درآمد واقعی هر کس دیگری در جامعه. در صورتی که اکنون مالیات پرداختی آن کاهش یافته است. در سال ۱۹۹۵، آنان ۳۰ درصد درآمد خود را به عنوان مالیات شخصی به دولت آمریکا پرداخت می کردند؛ اکنون این رقم به ۱۸ درصد تقلیل یافته است.^(۳)

این است بخشی از واقعیت های عینی در دنیای «اشراف» کانها و تفاوت آن با میلیون ها مردم زحمتکش جهان. بنابراین به هیچ وجه اتفاقی نیست که اشراف کان به چنین اقدامات جنون آمیزی دست می زند، و بی پروا و بدون احساس خطر از «قانون» به یک زن جوان سیاه پوست مستخدم هتل یورش می برد. در ضمن همان اتاق مجلی که جناب اشراف کان در آن به این زن بی دفاع تهاجم می برد، شبی ۳ هزار دلار مخارج داشته است. رقمی که در آفریقا خانواده چند نفره همان زن مستخدم هتل را می تواند برای یک ماه تأمین کند.

۴ خرداد ۱۳۹۰

پانوش:

(1) cepr.net/index.php/op-eds-&-columns/op-eds-&-columns/strauss-kahns-legacy-at-the-imf-less-than-meets-the-eye

(2) <http://thenextrecession.wordpress.com/2011/05/19/rulers-of-the-universe/>

(3) ibid

دلار به یک تریلیون دلار! ^(۱) این رقم در واقع در اوج بحران اقتصادی جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به دست آمد. بنابراین سرقت دارایی های میلیون ها تن از فقرای جهان و سپس اعمال سیاست های ریاضت اقتصادی، منجر به پر شدن جیب "صندوق بین المللی پول" شد. جناب اشتراوس کان، نقش تعیین کننده ای در این "تجاوز" تاریخی ایفا کرد. در واقع دادگاه نیویورک باید این فرد را همچنان به عنوان رئیس مؤسسه ای که اموال مردم را به سرقت برده است، مجازات کند. اما، روشن است که چنین نخواهد کرد، زیرا دادگاه های نظام امپریالیستی و قضات آن در خدمت نهادهایی هم چون "صندوق بین المللی پول" قرار دارند. برای نمونه "وال استریت" که مرکز آن در نیویورک است، خود همراه با IMF از مسببین اصلی بحران چند سال پیش بوده است. وال استریت در واقع دولتی است در درون دولت آمریکا. بدون توافق وال استریت، رئیس جمهوری در آمریکا امکان انتخاب شدن را ندارد. امکانات سرشار مالی وال استریت، سیاست های درونی و خارجی دولت آمریکا را، در تحلیل نهایی، تعیین می کند.

کسانی که در مصدر قدرت سیاسی در سطح بین المللی قرار دارند، همان سرمایه دارانی هستند که در مرکز مالی جهانی قرار گرفته اند و رئیس آنان کسانی از قماش «دومینی اشتراوس کان» هستند. آن چه باید تأکید شود این است که جهان امروز بیش از هر زمان دیگر به دو قطب مشخص مبدل گشته است. از یک سو، سرمایه داران و مدیران مؤسسات مالی و افرادی در درون دولت سرمایه داری، و از یک سو، اکثریت مردم فقیر و زحمتکش جهان. تحت هدایت سیاست های نئولیبرالیزم، اختلاف طبقاتی به مراتب بیشتر از ۳۰ سال پیش شده است. انتشار اولین گزارش "کمیسیون پرداخت عالی" (High Pay Commission) در بریتانیا نشان می دهد که تا سال ۲۰۲۵ تنها یک دهم درصد از بالاترین صاحبان درآمد، "ده درصد" درآمد ملی سالانه را به خود اختصاص خواهند داد. آن ها مدیران ارشد شرکت های بزرگ و بانک ها در بریتانیا هستند (افرادی مانند دومینی اشتراوس کان). درآمد سالانه ۱۰۰ مدیر عامل برتر بریتانیا به طور متوسط مبلغی در حدود ۴.۲ میلیون پوند استرلینگ است! ظاهراً بحران اقتصادی اخیر سرمایه داری هیچ تغییری در درآمد آنان ایجاد نکرده است. همچنین دستمزد متوسط همین مدیران ارشد در سال ۲۰۱۰ در قیاس با دستمزد متوسط کارگران در بریتانیا ۱۴۵ برابر بوده است. در صورتی که این نسبت در سال ۲۰۲۵ به ۲۱۴ برابر افزایش خواهد یافت! تا پایان دهه جاری، صاحبان بالای



"کاهش یارانه نقدی": فشار مضاعف بر طبقه کارگر

در بحبوحه تنظیم لایحه بودجه ۹۰، به عنوان نخستین بودجه ای که بر اساس قانون "هدفمندسازی یارانه ها" تنظیم و سپس تصویب گشت، عمده خبرگزاری ها، نشریات و تریبون های دولتی یکسره از **عدم کاهش** یارانه نقدی پرداختی در سال ۹۰ خبر می دادند. دولت ناگزیر بود تا برای پرداخت همان یارانه نقدی سابق (حدود ۴۵ هزار تومان در ماه برای هر نفر)، در سال جاری، ۶۲ هزار میلیارد تومان درآمد از محل هدفمندسازی کسب کند. ضمناً قرار بود تا از این اعتبار، ۶ هزار میلیارد تومان سهم دولت (در قالب درآمد) باشد و مابقی (۵۶ هزار میلیارد تومان) برای توزیع نقدی استفاده گردد. مسأله بعدی (به فرض خوشبینانه تحقق این درآمد!)، تنها به نحوه توزیع این اعتبار بازمی گشت؛ رحیم ممینی معاون بودجه معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور در گفتگوی ویژه خبری شبکه دو صدا و سیما در مورد اعتبار ۵۶ هزار میلیارد تومانی هدفمندی یارانه ها در لایحه بودجه ۹۰ گفته بود: "به موجب قانون ۵۰ درصد آن برای کمک به مردم، ۳۰ درصد مراکز تولیدی و ۲۰ درصد برای شرکت های دولتی در نظر گرفته شده است." که البته در نهایت، سهم دولت به ۱۰ درصد کاهش و متعاقباً سهم مردم از ۵۰ به ۶۰ درصد افزایش یافت.

بنابراین "میزان" یارانه نقدی پرداختی در سال کنونی (و در نتیجه افزایش یا کاهش آن) اصولاً به **دو عامل** عمده بستگی داشته و دارد: اول؛ میزان افزایش تعداد واجدین شرایط دریافت یارانه نقدی و دوم؛ تحقق درآمدهای پیش بینی شده به عنوان مهم ترین پیش شرط.

در حال حاضر، **تعداد متقاضیان** دریافت یارانه نقدی به میزان ۹ میلیون نفر افزایش داشته است. از سوی دیگر، دولت برای کسب درآمد ۶۲ هزار میلیارد تومانی، باید قیمت حامل های انرژی را بیش از ۲۰ درصد بالا ببرد (به عبارت بهتر، فشار وارد بر جامعه را چند برابر کند) و یا به عنوان گزینه دیگر، حجم درآمد و اعتبار در نظر گرفته شده، و متعاقباً میزان یارانه پرداختی را پایین بیاورد. این، دو راه حل "منطقی" سرمایه داری ایران است که اکنون برای بررسی روی میز آقایان قرار گرفته (البته حذف نهایی یارانه ها، هدفی است که از ابتدای اجرای طرح و مطابق با نسخه های "خوشنام" بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قطعاً مطرح بوده. اما

ظاهراً شمارش معکوس برای رسیدن به این هدف سرعت گرفته است).

برآورد سهم بخشهای مختلف از منابع هدفمند سازی در سال ۹۰			
بخش	پیشنهاد اولیه	ارقام احتمالی بعد از کاهش در کمیسیون تلفیق	
	۶۲ هزار میلیارد تومان	۵۴ هزار میلیارد تومان	۵۰ هزار میلیارد تومان
دولت	۶	۵.۴-۱۰.۸	۵.۰-۱۰
صنعت و کشاورزی	۱۸.۱	۱۶.۲	۱۵
خانوارها	۳۷.۹	۲۷-۳۲.۴	۲۵-۳۰
یارانه هر نفر	۴۵۵۰۰ تومان	۳۸۹۰۰-۳۲۴۰۰ تومان	۳۵۹۰۰-۲۹۹۰۰ تومان

کاهش احتمالی یارانه نقدی، هیچ چیز جز یک حمله آشکار و مستقیم به جامعه، در کلیت خود، نخواهد بود. این راهکارها در شرايطی دنبال می شود که طبق آخرین **گزارش** بانک مرکزی، نرخ تورم "رسمی" در فروردین ماه امسال، به ۱۳.۲ درصد رسیده است (که به طور مشخص با ادامه این روند و ضمناً تلاش برای حذف صفرهای پول تشدید خواهد شد و تأثیر این موضوع بر سقوط تند دستمزدهای واقعی یا همان قدرت خرید کارگران و رخ نشان دادن نارضایتی های اجتماعی، ناگفته پیداست).

در ارتباط با بحث هدفمندسازی یارانه ها (به عنوان یکی از مهم ترین ارکان طرح های تعدیل ساختاری که مستقیماً با سرنوشت طبقه کارگر و حتی بخش عظیمی از طبقه متوسط گره خورده است)، لزوم تدارک برای مقابله با این یورش همه جانبه سرمایه داری ایران و راهکارهای این مبارزه، "میلیتانت" مطالب زیر را بر روی وبلاگ بازانتشار داده است:

۱- مطالبات کارگران و "طرح هدفمندسازی یارانه ها":

http://www.nashr.eu/n/mt/web/sub_wd.pdf

۲- نگاهی به بودجه سال ۹۰ و "هدفمندسازی یارانه ها":

www.nashr.eu/n/mt/web/sub_Budget1390.pdf

۳- مجموعه مقالاتی پیرامون "طرح هدفمندسازی یارانه ها":

<http://www.nashr.eu/n/mt/web/sub.pdf>

۴- آغاز سال نو: آغازی نوین برای جنبش کارگری ایران:

www.nashr.eu/n/mt/web/sub_newyear.pdf



انفجار و آتش‌سوزی در یکی از واحدهای فرآیندی که منجر به کشته و مجروح شدن تعدادی از کارکنان این مجموعه شده است، هم اکنون محموداحمدی‌نژاد و هیأت همراه او در سلامت به سر می‌برند!

صبح امروز علاوه بر افتتاح طرح بنزین‌سازی پالایشگاه نفت آبادان، کلنگ‌زنی طرح تثبیت و توسعه این پالایشگاه نفت و افتتاح نیروگاه ۲۲۰ مگاواتی این پالایشگاه نفت توسط سرپرست وزارت نفت به طور رسمی انجام شد.

نشستی گاز یکی از واحدهای فرآیندی پالایشگاه نفت آبادان عامل اصلی انفجار و آتش‌سوزی در این پالایشگاه شده است ضمن آنکه انتشار گسترده گازهای سمی منجر به مسمومیت و گازگرفتگی برخی از کارکنان شده است.

در حال حاضر آتش‌سوزی در سطح واحدهای منفجر شده به طور کامل مهار شده اما انتشار گسترده گازهای سمی منجر به مسمومیت و گازگرفتگی کارکنان پالایشگاه آبادان و برخی از حاضران در این پالایشگاه شده است.

تعداد کشته‌شدگان حادثه امروز در پالایشگاه نفت آبادان به ۴ نفر افزایش یافته است. ضمن آنکه تاکنون مداوای ۱۳ نفر از مجروحان به صورت سرپایی انجام شده است.

تعداد مجروحان بستری شده این حادثه هنوز به طور رسمی اعلام نشده است اما گزارش‌های غیررسمی از مجروحیت و سوختگی شدید بیش از ۲۰ نفر حکایت دارد.



پالایشگاه آبادان به دنبال دو حادثه پی در پی آتش‌سوزی

شبکه همبستگی کارگری



بعد از وقوع حادثه در کارخانه ی ایران خودرو به دلیل عدم رعایت آگاهانه ی مسائل ایمنی در کارخانه ها، این بار نیز عدم رعایت مسائل ایمنی در پالایشگاه آبادان برای صرفه جویی در مخارج و تولید هرچه ارزان تر و ایجاد سود بیشتر برای صاحبان سرمایه، این مسئله باعث کشته و زخمی شدن تعدادی کارگر زحمتکش پالایشگاه آبادان گردید.

این درحالیست که در سطح بین المللی نیز چهره ی کثیف سرمایه داری بعد از فاجعه نیروگاه اتمی فوکوشیما در ژاپن آشکار شده و کارگران جهان با آگاهی به این مسئله که عدم رعایت مسائل ایمنی نه به دلیل تنها سهل انگاری کارشناسان و متخصصین بلکه آگاهانه برای ارزان تر نمودن پروسه ی تولید و سود بیشتر به نفع سرمایه داران صورت می گیرد.

این مسئله نیز در ایران صادق بوده و دلیل این حوادث و سایر حوادث کاری مشابه برای کارگران و کشته و زخمی شدن آن ها چیزی جز عدم رعایت مسائل ایمنی کار به طور آگاهانه نبوده و صرفه جویی و تولید ارزان برای ایجاد سود بیشتر برنامه ای سازمان داده شده توسط متخصصین و کارشناسان و تنورپسین های سیستم سرمایه برای بهره برداری و ایجاد سود بیشتر می باشد.

این حادثه ی پالایشگاه آبادان زمانی صورت می گیرد که "محمود احمدی نژاد" برای افتتاح واحد بنزین سازی پالایشگاه آبادان در محل حضور داشته است

متأسفانه بنا به گزارشهای رسیده با این که در برگزاری مراسم افتتاحیه طرح بنزین‌سازی پالایشگاه نفت آبادان و



ترور اسامه بن لادن

فیدل کاسترو، ترجمه: رامین سپهری

کسانی که با چنین موضوعاتی برخورد دارند می دانند که روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مردم ما همبستگی خود را با مردم آمریکا اعلام داشتند و از همکاری های کوچکی که می توانستیم در زمینهٔ درمانی به قربانیان حملهٔ وحشیانه به برج های دوقلو در نیویورک ارائه دهیم، دریغ نورزیدند. ما بلافاصله فرودگاه های خود را به روی هواپیماهای آمریکایی که به دنبال هرج و مرج ناشی از حمله، در هیچ کجا قادر به فرود آمدن نبودند، گشودیم. موضع سنتی انقلاب کوبا، یعنی مخالفت با هرگونه اقدامی که جان شهروندان غیرنظامی را به مخاطره بیندازد، مشهور است.

هرچند ما قاطعانه از مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت استبدادی باتیستا پشتیبانی نمودیم، اما علی الاصول، مخالف هر قسم اقدامی بودیم که بتواند به مرگ مردم بی گناه منجر شود. یک چنین برخوردی، که برای بیش از نیم قرن ادامه یافته است، این حق را به ما می دهد تا پیرامون چنین موضوع حساسی، به بیان دیدگاه هایمان بپردازیم.

آن روز، طی یک گردهمایی عمومی که در سیوداد دپورتیوا (Deportiva Ciudad) برگزار گردید، من قویاً اظهار داشتیم که تروریسم بین المللی هرگز از طریق خشونت و جنگ ریشه کن نخواهد شد.

به هر حال، بن لادن، سال ها دوست ایالات متحده بود؛ کشوری که او را تحت آموزش نظامی قرار داد. به علاوه او دشمن اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم بود. با این حال، هر اقدامی هم که به او نسبت داده شود، ترور یک انسان غیر مسلح، آن هم زمانی که بستگان او در کنارش هستند، چیزی منزجرکننده است. ظاهراً اما این کاریست که دولت قدرترین ملتی که تاکنون وجود داشته است، انجام داده.

اوباما در سخنرانی ای که پیش نویس آن با دقت تهیه شده بود، ضمن اعلام مرگ بن لادن چنین گفت:

"... با این حال ما می دانیم بدترین تصاویر، آن هایی هستند که هنوز جهانیان ندیده اند؛ صندلی خالی در کنار میز شام؛ کودکانی که مجبورند تا بدون پدر یا مادرشان بزرگ شوند؛ والدینی که هرگز طعم به آغوش گرفتن کودکانشان را نخواهند چشید. قریب به ۳۰۰۰ شهروند، از ما گرفته شد و حفره ای بزرگ در قلب هایمان باقی گذاشت."

این پاراگراف، حقیقت تأسف باری را بیان می کند، اما نمی تواند افراد صادق را از به یاد آوردن جنگ های ناعادلانه ایالات متحده در عراق و افغانستان، صدها هزار کودکی که بدون پدر یا مادر بزرگ خواهند شد و والدینی که هرگز در آغوش کشیدن فرزندانشان را احساس نخواهند کرد، بازدارد.

میلیون ها نفر از شهروندان، از روستاهای خود در عراق، افغانستان، ویتنام، لائوس، کامبوج، کوبا و سایر کشورهای دنیا گرفته شدند. به علاوه، هنوز تصاویر وحشتناک انسان هایی که در گوانتانامو، این قلمروی اشغال شده کوبا، در سکوت زندانی هستند و برای ماه ها، و چه بسا سال ها، تحت جان کاه ترین شکنجه ها و آزارها قرار دارند، در اذهان هزاران میلیون نفر از مردم جهان نقش بسته است. این ها افرادی هستند که با اجازهٔ ضمنی جوامع به اصطلاح متمدن، ربوده و به زندان های مخفی منتقل شدند.

اوباما به هیچ شکل نمی تواند کتمان کند که اسامه، در مقابل فرزندان و همسران خود کشته شد؛ یعنی همان کسانی که اکنون تحت بازداشت مقامات پاکستان- کشوری مسلمان با تقریباً ۲۰۰ میلیون سکنه که به قوانین آن، تجاوز و به عزت ملی و سنن مذهبی آن، توهین شده است- قرار دارند.

اکنون او چگونه می تواند همسران و فرزندان کسی را که خارج از حیطهٔ قانون و بدون هیچ گونه محاکمه ای کشته شده است، از توضیح آن چه رخ داد بازدارد؟ او چگونه می تواند از انتشار این تصاویر در جهان جلوگیری کند؟

روز ۲۸ ژانویهٔ ۲۰۰۲، دن ردِر (Dan Rather) خبرنگار شبکهٔ CBS گزارش داد که در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱- یعنی یک روز پیش از حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون- بن لادن در یک بیمارستان نظامی واقع در پاکستان، تحت دیالیز خون قرار داشته است؛ او به لحاظ جسمانی در وضعیتی نبود که بتواند پنهان شود و در غارهای عمیق پناه بگیرد.

ترور بن لادن و انداختن جسد او به قعر دریا، بیانگر احساس ترس و ناامنی ایست که او را به فردی به مراتب خطرناک تر مبدل ساخت.

خود افکار عمومی ایالات متحده، بعد از سپری شدن شور و شغف اولیه اش، به انتقاد از روش هایی خواهد پرداخت که نه فقط از شهروندان این کشور حمایت نمی کند، بلکه حس نفرت و انتقام نسبت به آنان را چندین برابر خواهد نمود.

۴ مه ۲۰۱۱، ساعت ۸ و ۳۴ دقیقه بعد از ظهر



مضحکه مبارزه با تروریسم:

در حاشیه به قتل رسیدن بن لادن



مازیار رازی

باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا، یکشنبه اول می ۲۰۱۱ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۰) به قتل رسیدن اسامه بن لادن، رهبر شبکه القاعده در منطقه ای نزدیک به اسلام آباد به دست کماندوهای آمریکایی را اعلام کرد و گفت: "عدالت اجرا شد!"

به قتل رسیدن اسامه بن لادن به دست کماندوهای آمریکایی سه موضوع را برجسته می کند:

اول؛ علل به قتل رسیدن سریع بن لادن

دوم؛ رابطه بن لادن با سیا و پاکستان

سوم؛ موضع مارکسیزم انقلابی در قبال وقایع منطقه

آیا در مورد بن لادن "عدالت اجرا شد"؟

حتی بنا بر "عرف" بورژوازی دمکراسی؛ "عدالت" زمانی اجرا می شود که یک مجرم (حتی چنانچه وی مسبب قتل هزارها تن انسان بی گناه باشد) به دادگاه باز به روی رسانه های عمومی آورده شده و در حضور هیئت منصفه چنانچه جرم او اثبات گردد، مجازات گردد. اما در مورد برخی از "دشمنان" ایالات متحده چنین نمی شود. برای نمونه صدام حسین را به سرعت پس از متهم کردن به کشتار ۱۵۰ نفر اعدام کردند. در صورتی که جنایت های صدام حسین در حلبچه، که به کشته شدن بیش از ۵۰۰۰ از مردم بی گناه گرد انجامید؛ جنایتی به مراتب فاجعه آمیز تر بود. علت اصلی چنین برخوردهایی عجولانه چه در مورد صدام و چه

بن لادن این است که این دو تن از همکاران خود دولت آمریکا بوده و محاکمات آنان مسلماً نقش مخرب دولت آمریکا را در منطقه بیشتر بر ملا می کرد. برای نمونه فروش سلاح های نظامی و شیمیایی به صدام در ماجرای حلبچه و همکاری نزدیک بن لادن با سیا علیه شوروی در افغانستان و غیره می توانست سیاست های مخرب نظام امپریالیستی در منطقه را بیشتر بر ملا کند. بنابراین سخنان اوباما در مورد اجرای "عدالت" در باره ی اوساما کاملاً بی اساس است.

نقش پاکستان در ماجرای بن لادن

همکاری پاکستان، از متحدان کنونی آمریکا، در یافتن محل امنی برای بن لادن مسئله برخورد آمریکا با او را بغرنج تر می کند. اکنون ماجرای بن لادن، از یک واقعیت به یک "معما" مبدل شده است. مقر بن لادن، در «ایبیت آباد» واقع در ۶۰ کیلومتری اسلام آباد قرار دارد. جالب اینکه بسیاری از فرماندهان نظامی و امنیتی دولت پاکستان در همین شهر زندگی می کنند. شهر ۹۰ هزار نفری ایبیت آباد، در واقع یک دژ نظامی است و سه هنگ ارتش و هزاران پرسنل ارتش پاکستان در آن جا مستقر هستند. هم چنین منزل بن لادن که مورد حمله کماندوهای آمریکایی قرار گرفته در نزدیکی «آکادمی نظامی» پاکستان قرار دارد. اینها همه نشان می دهد که بدون تردید بخشی از منابع امنیتی پاکستان یا از حضور وی اطلاع داشته و یا خود برای او پوشش امنیتی در این مسکن طی شش سال گذشته ایجاد کرده اند.

پایگاه اینترنتی ویکی لیکس، با انتشار مدارک نظامی آمریکا در جنگ افغانستان ثابت کرد بن لادن عامل سیا است. اسناد افشا شده ویکی لیکس، حاکی از آن است که نیروهای امنیتی پاکستان، طی ۱۰ سال اخیر به اسامه بن لادن برای فرار از دست نیروهای آمریکایی کمک کرده اند. اطلاعات محرمانه دولتی آمریکا حاکی از آن است که به دیپلمات های آمریکایی گفته شده بود یکی از دلایل اصلی که آن ها نمی توانند اسامه بن لادن، رهبر القاعده را پیدا کنند، کمک سرویس های امنیتی پاکستان به وی برای فرار از دست نیروهای آمریکایی است.

سابقه رابطه دولت آمریکا با بن لادن

بن لادن، که یکی از دست پروردگان خود دولت آمریکا و سازمان جاسوسی آن «سیا» است که از سال ۲۰۰۱ و در پی فروریختن برج های دو قلوی «تجارت جهانی»، نامش بر



های درازمدت دولت آمریکا به بن بست رسید. در نتیجه، در دوره پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر، نظریه پردازان هیئت حاکم آمریکا دست بکار شده تا سیاست های «نوینی» را برای حل این بحران عمیق اقتصادی ارائه دهند. اما سیاست های طرح شده، چندان نوین نیز نبودند. اینها سیاست هایی بودند که از دو دهه پیش و به ویژه پس از فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۰ در میان هیئت حاکم آمریکا در جریان بوده است. آنچه امروز «دکترین بوش» نام گرفته است؛ ریشه در این نظریات دارد.

در افغانستان در سال ۱۹۷۹ با روی کار آمدن دولت ببرک کارمل و ورود نیروهای شوروی به افغانستان بزرگ ترین عملیات مخفی سیا به مرحله اجرا درآمد. سازمان سیا و سرویس اطلاعاتی پاکستان «ای.اس.ای»، مصمم بودند که جنگ در افغانستان را به جهاد "جهان اسلام" در مقابل شوروی مبدل کرده و بدین منظور ۳۵ هزار بنیادگرا را از ۴۰ کشور اسلامی بین سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ به خدمت گرفتند. ده ها هزار نفر از اسلام گرایان برای تحصیل در مدارس مذهبی به پاکستان سرازیر شدند. براساس گفته های برژینسکی، مشاور امنیت ملی دولت کارتر، بخشی از فعالیت های مخفی سازمان سیا ایجاد «یک شبکه بنیادگرای اسلامی» بود که به آن نام «جهاد» و جنگ مقدس بر علیه شوروی اطلاق شده بود. این شبکه از طرف ایالات متحده و عربستان سعودی پشتیبانی می شد. اما بخش اعظم کمک مالی این عملیات از طریق قاچاق مواد مخدر در آسیای مرکزی و افغانستان تامین می شد.

در سال ۱۹۸۵ ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا دستورالعمل امنیت ملی شماره ۱۶۶ را امضاء کرد. براساس این دستورالعمل می بایستی کمک نظامی به مجاهدین افغان هرچه بیش تر تقویت شود تا به فروپاشی قوای نظامی شوروی و خروج آنان از افغانستان منجر شود. کمک های نظامی افزایش یافت، به طوری که در سال ۱۹۸۷ سلاح های تحویلی به مجاهدین به ۶۵ هزار تن رسید. در طی این مدت متخصصان سیا و پنتاگون به شکل مخفی و مداوم راهی ستاد فرماندهی سازمان اطلاعات پاکستان (ای.اس.ای) واقع در شاهره اصلی روالپندی شد. در این امکان کارشناسان سیا و پنتاگون برای سازمان دادن جنگ شورشیان افغان بر علیه قوای شوروی با ماموران اطلاعاتی پاکستان دیدار می کردند. سازمان سیا از طریق سرویس اطلاعاتی پاکستان نقش کلیدی

سر زبان ها افتاد. واقعیت این است که بن لادن سعودی که آمریکا وی را مظنون شماره یک عملیات تروریستی معرفی می کند فردی است که در جریان جنگ شوروی - افغانستان به کمک سازمان سیا برای مبارزه با شوروی به خدمت گرفته شد. آنچه باید در مورد واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ اشاره کرد این است که بر خلاف گفتار سخنگویان دولت آمریکا، انگیزه اصلی برای تهاجمات نظامی به افغانستان و عراق به ارمغان آوردن «دموکراسی» و آزادی نبوده است! یکی از انگیزه های مهم حمله نظامی آمریکا به خاک عراق (برای نمونه) دسترسی به منابع نفتی این کشور بود. شرکتهای نظیر اسو، تکزاکو، هالی برتون (که «دیک چینی» معاون رئیس جمهور آمریکا حدود ۶۰۰ هزار دلار در سال از آن شرکت حقوق می گیرد)؛ و سایر شرکتهای نفتی از توفیق این تهاجم نظامی ذینفع بوده و درآمد نفتی خود را برای سال های سال افزایش خواهند داد. اما علت اصلی حمله نظامی، صرفاً «نفت» نیز نبود. انگیزه اصلی را بایستی در بحران اقتصادی عمیق نظام امپریالیستی آمریکا جستجو کرد.

اقتصاد آمریکا از بهار سال ۲۰۰۰ (۱۸ ماه پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر)، پس از یک دهه رونق اقتصادی، دچار بحران عمیقی شد. نشانه این بحران اقتصادی در سقوط تدریجی بازار بورس «نسدک» (Nasdaq) که شامل سهام بسیاری از شرکتهای تولیدی به ویژه کامپیوتری بود، نمایان شد؛ همچنان «داو جونز اینداستریال» (Dow Jones Industrial) (زیر ضرب بحران اقتصادی رفت. بازار بورس نسدک تا سال ۲۰۰۱ در حدود ۳ تریلیون دلار از ارزش خود را از دست داد. در سالهای اخیر این رقم به ۴ تریلیون دلار رسیده است. بسیاری از سهام داران، سرمایه های کلان خود را از دست دادند. تولید صنایع بزرگ سیر نزولی را آغاز کرده و بیکاری بی سابقه ای گریبان کارگران و کارکنان کارخانه ها و شرکت ها را گرفته است. میزان بیکاری، چند ماه پیش از سپتامبر ۲۰۰۱، از ۳ درصد به ۵ در صد افزایش یافت. تنها در مدت دو سال ریاست جمهوری بوش ۲ میلیون نفر بیکار شدند. این ارقام حداقل در دو دهه گذشته بی سابقه بوده اند.

این دوره، پایان دوره «طلایی» سیاستهای «نئو لیبرال» جناح محافظه کار را نشان می دهد، که توسط ریگان آغاز شده و در دوره بوش پدر ادامه یافته و پس از فروپاشی شوروی تحکیم یافته بود. اما با آغاز دوره بحران اقتصادی، تمام نقشه



نظرسنجی گلوب اسکن: کاهش اعتماد مردم آمریکا به نظام بازار آزاد

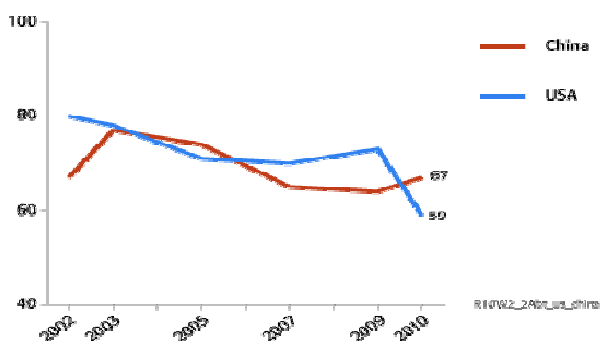
مترجم: بیژن شایسته

بنابر نظرسنجی اخیر Globe Scan، حمایت عمومی مردم آمریکا از اقتصاد بازار آزاد، طی یک سال گذشته به طور قابل ملاحظه ای کاهش داشته است و در حال حاضر در سطحی کم تر از چین قرار دارد.

یافته های حاصل از ۱۲ هزار و ۸۸۴ مصاحبه در سطح ۲۵ کشور جهان، نشان می دهد تعداد آمریکاییانی که اقتصاد بازار آزاد را بهترین نظام اقتصادی برای آینده می دانند، به شدت سقوط کرده است.

اقتصاد بازار آزاد به عنوان بهترین نظام

Free Market Economy Is the Best System
*Agree, ** China vs USA, 2002-2010



Asked of half of sample in 2007, 2009, and 2010
* "Strongly agree" and "Somewhat agree"

موافق* (به درصد) در دو کشور چین و آمریکا طی سال
های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰

* "کاملاً موافق" و "تأییدی موافق"

مطابق با نظرسنجی "گلوب اسکن" در سال ۲۰۰۲، از هر پنج آمریکایی چهار نفر (۸۰ درصد)، بازار آزاد را بهترین نظام اقتصادی برای آینده می دانستند. طی سال های بعد، این حمایت سقوط کرد و پس از بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۸، تا حدودی جزئی بهبود یافت. اما میزان حمایت، از سال ۲۰۰۹ سیری نزولی یافت (۱۵ درصد کاهش در طی یک سال)، به طوری که اکنون از هر پنج نفر، کم تر از سه نفر (۵۹)

در تربیت نظامی مجاهدین افغانستان داشت. مدرسی که توسط بنیادگرایان وهابی و پشتیبانی مالی عربستان تشکیل شده بودند تدریجاً تدریس تکنیک های جنگ های چریکی سازمان سیا را در تعالیم خود قرار دادند. ایالات متحده آمریکا از دیکتاتور پاکستان ژنرال ضیاالحق در تاسیس هزاران مدرسه علمیه در پاکستان پشتیبانی کرد، مدرسی که از آنان «طالبان» سر برآوردند. سازمان سیا، کمک های خود را به «جهاد مقدس» از کانال سازمان اطلاعاتی نظامی پاکستان سازمان داد. بن لادن و عرب های افغان تعلیمات نظامی خود را در سایه پشتیبانی سازمان سیا دریافت کردند.

موضع مارکسیست های انقلابی

مارکسیست های انقلابی در جنگ بین «اوباما» و «اساما» طرف هیچ یک را نمی گیرند. تردیدی نیست که عملیات تروریستی که منجر به مردم بی گناه می شوند باید مورد تقبیح قرار گیرد. مارکسیست های انقلابی همواره هر گونه عملیات تروریستی را محکوم کرده اند. از سوی دیگر، آنان علل ظهور تروریسم در سطح منطقه ای و بین المللی را ارزیابی کرده و مسببین اصلی را نیز مورد تقبیح و محکومیت قرار می دهند. «اوساما» ها پدیده ای بوده اند که توسط «اوباما» ها ساخته و پرورش یافته اند. در واقع می توان به جرأت اعلام که عاملان اصلی تروریسم خود امپریالیسم در منطقه است. اما بین این دو؛ همواره جبهه سومی وجود دارد. جبهه کارگران و زحمتکشان در هر منطقه که هر گونه تروریسم، چه توسط دول استبدادی و چه دول امپریالیستی را محکوم کرده و خواهان برقراری حکومت کارگری همراه با متحدان خود در منطقه هستند. این متحدان نیز اکثریت هر جامعه را تشکیل داده که می توانند به کمک همقطاران خود در کشورهای مجاور یشتابند. امروز شعار مرکزی کارگران و زحمتکشان در منطقه:

• نه به «اساما» ها؛

• نه به «اوباما» ها؛

• آری به تشکیل فدراسیون سوسیالیستی کارگران و زحمتکشان است!

۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۰

maziar.razi@gmail.com



لهستان: گریز از رکود با افزایش سرمایه گذاری عمومی *

بولتن اقتصاد سوسیالیستی، ۲۷ آوریل ۲۰۱۱

مترجم: آرمان پویان

دونالد توسک، پیش از آن که به سمت نخست وزیری لهستان منصوب شود، از قصد خود برای تکرار "معجزه اقتصادی ایرلند" در این کشور صحبت کرده بود. با نزدیک شدن پایان دور اول مسئولیت او به عنوان نخست وزیر، او می تواند ادعا کند که یک چنین "معجزه" ای، در عمل به وقوع پیوسته است. لهستان تنها کشور اتحادیه اروپا بوده که با آغاز بحران جهانی، از رکود اقتصادی به دور بوده است. هرچند این موفقیت نسبی اقتصادی، تنها از طریق اعمال سیاست هایی کاملاً متفاوت با آن چه در ایرلند شاهد هستیم، ممکن شده است. با این وجود، تلاش های صورت گرفته برای به کارگیری سیاست هایی مشابه با آن چه هم اکنون در ایرلند اعمال می شوند، همین موفقیت نسبی را هم تهدید می کند.

البته آن چه در بالا گفته شد، به این معنا نیست که لهستان از رکود اقتصادی در طول دوره بحران جهانی آسیب نپذیرفته است. تا پیش از رشد ۴ درصدی تولید ناخالص داخلی لهستان در سال ۲۰۱۰، رشد GDP این کشور از ۶.۸ درصد در سال ۲۰۰۷ به ۱.۲ درصد در سال ۲۰۰۹ سقوط کرده بود. نرخ بیکاری مجدداً افزایش یافته و به بالای ۱۳ درصد رسیده است. ۲۵ درصد جوانان، بیکار هستند. کسری بودجه به تقریباً ۸ درصد GDP افزایش یافته و بدهی عمومی در حال رسیدن به سطح ۵۵ درصد GDP است. به موازات افزایش نابرابری های اجتماعی، تورم با نرخی سریع تر از رشد حقوق و دستمزدها، رو به افزایش است. به علاوه، وضعیت خدمات عمومی نیز رو به وخامت قرار دارد. بنابراین لهستان فرسنگ ها با ایده تبدیل به "جزیره ثبات اقتصادی" فاصله دارد.

تداوم گسترش اقتصاد لهستان، از تأثیرات منفی بحران اقتصادی کاسته است؛ اما پرسش آنست که چرا اقتصاد لهستان اصولاً به رشد ادامه داده است؟

لهستان واقعاً خوش شانس بود که بحرانی بانکی را، مشابه با آن چه در بسیاری از کشورها رخ داد، تجربه نکرد و با سطح نسبتاً پایینی از بدهی خصوصی، به مرحله بحران قدم گذاشت. با این حال، دلیل اصلی عدم مواجهه لهستان با رشد منفی، افزایش سرمایه گذاری عمومی در طول دوره رکود سرمایه گذاری خصوصی بوده است.

درصد) سرمایه داری بازار آزادی را بهترین نظام آینده می دانند.

به گفته میلر، سرپرست مؤسسه گلوب اسکن، "آمریکا آخرین جایی بود که ما می توانستیم انتظار مشاهده یک چنین کاهش شدیدی در میزان اعتماد نسبت به نظام بازار آزاد را داشته باشیم. این خبر خوبی برای بنگاه ها نیست".

نتایج نشان می دهد که شماری از مهم ترین اقتصادهای "نوظهور" جهان، از نظر میزان اعتماد به بازار آزاد به سطح آمریکا رسیده یا از آن فراتر رفته اند. مردم چین و برزیل، که ۶۷ درصد آن ها نظام بازار آزاد را بهترین نظام موجود می دانند، در حال حاضر بیش از مردم آمریکا نسبت به سرمایه داری تمایل مثبت نشان می دهند. در حالی که در هند، میزان حمایت با آن چه در آمریکا وجود دارد برابر است (۵۹ درصد).

در بین ۲۰ کشور مورد نظرسنجی در سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، به طور متوسط ۵۴ درصد اقتصاد بازار آزاد را بهترین نظام اقتصادی می دانسته اند.

لازم به ذکر است که نظر سنجی مذکور در دو کشور آمریکا و چین به صورت تلفنی و در ۲۳ کشور دیگر، به شکل تلفنی، حضوری یا اینترنتی از ۲۴ ژوئن تا ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۰ صورت گرفت.

منبع:

http://www.globescan.com/news_archives/radar10w2_free_market/





می رود - به طوری که تا فوریهٔ ۲۰۱۰، به طور خالص حدود ۲۱.۴ میلیارد یورو دریافت کرده است.

به علاوه، بالغ بر ۱.۴ میلیون کشاورز لهستانی از سوبسیدهای کشاورزی برخوردار شده اند که مجموع آن به رقم ۵.۳ میلیارد یورو می رسد (در سال ۲۰۰۹، کل این رقم ۲.۹۸ میلیارد یورو بود که به بیش از ۳ میلیارد یورو در سال ۲۰۱۰ افزایش یافت). دولت لهستان تخمین می زند که حدود نیمی از رشد کشور در سال ۲۰۰۹، مستقیماً به واسطهٔ سرمایه گذاری هایی صورت گرفته که مشترکاً با همکاری اتحادیهٔ اروپا تأمین مالی گردیده است. سال ۲۰۰۹، مجموعاً ۱۸ میلیارد زلوتی (واحد پول لهستان) بر روی ساخت راه ها، پل ها و فاضلاب صرف شد که این رقم در سال ۲۰۱۰، به ۲۵ میلیارد افزایش یافت.

فارغ از جنبهٔ کیفی این سرمایه گذاری- مثلاً سرمایه گذاری بیش تر دولت بر روی جاده ها و نه خطوط راه آهن - تأثیر مثبت این سرمایه گذاری بر اقتصاد لهستان غیر قابل تردید است. گزارش اخیر کمیسیون اروپا در مورد نقش سرمایه گذاری عمومی در لهستان، بر این موضوع تأکید می کند. این گزارش نشان می دهد که چگونه افزایش قابل ملاحظهٔ سرمایه گذاری عمومی- به دنبال الحاق لهستان به اتحادیهٔ اروپا- به تخفیف رکود اقتصادی در طول دورهٔ بحران کمک رسانیده است و چگونه استفادهٔ گسترده از اعتبارات اتحادیهٔ اروپا به عنوان ابزاری برای سرمایه گذاری بر زیرساخت های کشور، می تواند به تقویت بهبود اقتصادی این کشور منجر شود. به علاوه، گزارش مذکور خاطر نشان می کند که هرچند سرمایه گذاری عمومی به طرز قابل توجهی در طی چند سال گذشته افزایش یافته (از ۳.۵ به ۴.۵ درصد GDP در بین سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸)، اما این موضوع اساساً به دلیل سطح بسیار پایین هزینه های سرمایه ای بوده است. در طول دورهٔ گذار به اصلاح "پسا-کمونیستی" تا الحاق به اتحادیهٔ اروپا، هیچ گونه سرمایه گذاری بر زیرساخت های کشور (مانند حمل و نقل) صورت نگرفته بود.

نمودار پایین، که در گزارش مزبور آمده است، رابطهٔ سرمایه گذاری عمومی و رشد اقتصادی در لهستان را نشان می دهد. همان طور که مشاهده می شود، بهبود مخارج عمومی، به خروج لهستان از بحرانی که در آغاز دورهٔ گذار به آن وارد شده بود، کمک کرد. سپس از اواخر دههٔ ۱۹۹۰ (دورهٔ دولت ائتلافی دست راستی)، سرمایه گذاری عمومی شدیداً سقوط کرد که این موضوع روند رشد اقتصادی را به شکل قابل توجهی آهسته ساخت. از آن پس، سرمایه گذاری

همان طور که در مطالب "بولتن اقتصاد سوسیالیستی" به کرات تأکید شده است، بحران اقتصادی جهانی، اساساً به دنبال سقوط شدید "سرمایه گذاری ثابت" به وجود آمده است؛ سقوطی که فقط در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی (OECD)، مسبب کاهش حدوداً ۹۶ درصدی GDP بوده است. در آن دسته از کشورهایی که سرمایه گذاری ثابت شدیداً سقوط داشته، رکود اقتصادی نیز عمیق تر و طولانی تر بوده است؛ به عکس، کشورهایی که تمهیداتی را برای حفظ و تقویت یا افزایش سرمایه گذاری ثابت به کار بردند (من جمله چین)، بیش ترین موفقیت را در مقابله با بحران داشتند. این موضوع در مورد اقتصاد لهستان هم مصداق دارد.

یکی از عواقب بحران جهانی، سقوط سرمایه گذاری خصوصی در لهستان بود. در سال ۲۰۱۰، سرمایه گذاری خصوصی قریب به ۷.۴ درصد (نسبت به سال ۲۰۰۹) و ۲۰ درصد (نسبت به سال ۲۰۰۸) سقوط کرد. در ماه ژوئن ۲۰۱۰، کل کاهش سالانهٔ سرمایه گذاری خصوصی، ۱۷.۷٪ بود که از این کاهش کل، ۲۰.۸٪ به ساخت و ساز و ۱۵.۶٪ به خرید ماشین آلات، ابزار و وسایل نقلیه مربوط می شد. این کاهش در سطح سرمایه گذاری خصوصی، خود عموماً در نتیجهٔ سقوط شدید سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) رخ داده است.

هرچند وابستگی اقتصاد لهستان به سرمایه گذاری مستقیم خارجی به مراتب کم تر از اقتصادهای کوچک اروپای مرکزی-شرقی (به خصوص کشورهای حوزهٔ دریای بالتیک) است، با این حال این کشور هم چنان از کاهش تند جریان های ورودی سرمایهٔ خصوصی ضربه خورده است. خالص جریان های ورودی سرمایه گذاری مستقیم خارجی در لهستان، از ۱۶.۷ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۷ به ۸.۴ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۹ و سپس ۵.۵ میلیارد یورو در سال گذشته (۲۰۱۰) کاهش پیدا کرد.

در همان حال که سرمایه گذاری خصوصی در لهستان کاهش پیدا کرده، سرمایه گذاری بخش عمومی بهبود یافته است. لهستان این بخت را داشته تا زمانی وارد بحران شود که شایستگی دریافت کمک های عظیم و مستقیم اتحادیهٔ اروپا را داشته باشد. در بودجهٔ ۲۰۰۷-۲۰۱۳ اتحادیهٔ اروپا، بالغ بر ۶۷ میلیارد یورو در قالب اعتبارات ساختاری و یکپارچگی^(۱)، به لهستان اختصاص داده شده؛ مبلغی که تقریباً معادل کل درآمد دولت در سال ۲۰۱۰ است. بنابراین لهستان اکنون بزرگ ترین دریافت کنندهٔ اعتبارات اتحادیهٔ اروپا به شمار



الزاماً باید موازنه گردد. به علاوه، لهستان تا سال ۲۰۱۲ به اصول و ضوابط "معاهده ماستریخت" متعهد است و به به عنوان مثال خود را ملزم نموده که تا سال آینده، کسری بودجه اش را به زیر ۳٪ تولید ناخالص داخلی برساند. ضمناً لهستان به طور اختیاری، پیمان به اصطلاح "رقابت پذیری" را که دولت های آلمان و فرانسه برای سایر کشورهای منطقه یورو پیشنهاد داده اند، امضا کرده است. این پیمان پیشنهادی، تعهداتی را ایجاب می کند که به مراتب بیش تر از گذشته جاه طلبانه و الزام آور به نظر می رسد. به عنوان نمونه، حفظ بدهی عمومی و کسری بودجه در سطوحی پایین تر از به ترتیب ۶۰ و ۳ درصد GDP؛ کاهش بار مالیاتی شرکت ها و ارتباط دادن سن بازنشستگی با شاخص امید زندگی.

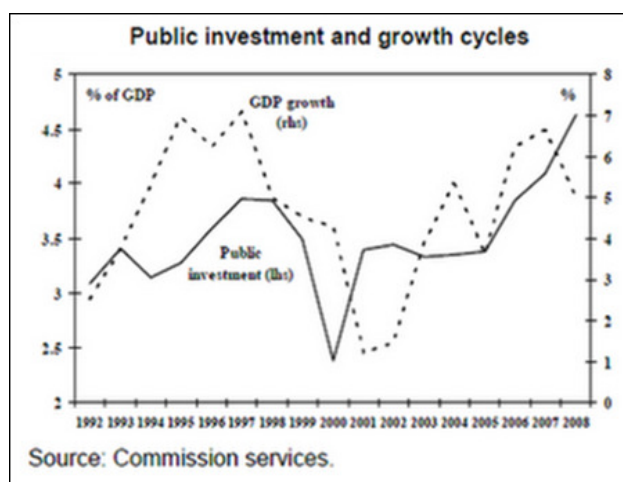
دولت لهستان، تاکنون تمهیداتی را از قبیل کاهش هزینه های عمومی و افزایش مالیات های کاهنده در نظر گرفته است که در صورت عبور بدهی عمومی از مرز ۵۵ درصد GDP (در حال حاضر، بدهی عمومی معادل حدوداً ۵۳ درصد است) آن ها را به کار خواهد برد. اصلاح جزئی نظام بازنشستگی خصوصی شده (که با تمسخر نهادهای مالی بین المللی رو به رو شده است؛ چرا که عملاً بخشی از طرح بازنشستگی خصوصی را ملی می کند)، به تسهیل منابع مالی عمومی کمک کرده است. هرچند، دولت، بکارگیری اقداماتی نظیر کاهش هزینه های عمومی و افزایش نرخ مالیات بر ارزش افزوده به ۲۳٪ را در دستور کار قرار داده و دولت های محلی را برای کاهش مخارج خود تحت فشار قرار داده است.

از زمان آغاز سال جاری، دولت های محلی ملزم به موازنه درآمد و هزینه های جاری خود شده اند. بدین ترتیب، دولت مرکزی تلاش می کند تا مسئولیت کاهش هزینه ها را به دولت های محلی واگذار کند. دولت های محلی، خود در صف مقدم دسترسی به منابع و بودجه اتحادیه اروپا قرار دارند.

توانایی لهستان برای ادامه مسیر رشد از طریق سرمایه گذاری عمومی، اساساً به شکل بودجه آتی اتحادیه اروپا - که از سال ۲۰۱۲ اجرا و تا سال ۲۰۲۰ ادامه خواهد یافت - ارتباط پیدا می کند. تغییر در شکل این بودجه، از هم اکنون آغاز شده است. کشورهای ثروتمندتر اتحادیه اروپا فعالانه تلاش می کنند تا حجم مبالغی را که باید به بودجه اتحادیه اروپا پرداخت کنند، پایین بیاورند. به همین جهت، در اواخر سال ۲۰۱۰، انگلستان تلاش کرد تا به منظور کاهش این بودجه از ۱.۱۳٪ تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا به

عمومی به سرعت تا حدوداً سال ۲۰۰۵ رشد داشت و سطوح پیش از الحاق خود به اتحادیه اروپا را پشت سر گذاشت. برخلاف نظر ایدئولوگ هایی که بر منازعات و بحث های عمومی لهستان تسلط دارند، رشد اقتصادی هنگامی افزایش یافته که دولت حجم سرمایه گذاری را بالا برده است و بالعکس، زمانی آهسته شده که سرمایه گذاری کاهش یافته است.

نمودار ۱- سیکل های سرمایه گذاری عمومی و رشد اقتصادی



حفظ رشد اقتصادی مثبت از طریق سرمایه گذاری عمومی، از سوی تلاش های سیاسی برای کنترل هزینه ها تهدید می شود. این تهدید، هم داخلی - از سوی دولت لهستان - و هم خارجی - از سوی اتحادیه اروپا - است.

برای آن که دولت یک کشور قادر به دریافت اعتبارات اتحادیه اروپا به منظور هر گونه پروژه سرمایه گذاری باشد، آن کشور باید ابتدا حداقل ۱۵ درصد کل هزینه های آن را تقبل کند. بنابراین ضروری است تا دولت لهستان برای دریافت اعتبارات مناسب از اتحادیه اروپا، تا حد امکان، پرداخت سهم بیش تری را تعهد کند. هرچند در حال حاضر لهستان با فشار روز افزونی برای کاهش هزینه ها و اجزای برنامه های ریاضت اقتصادی در سایر کشورهای اروپا رو به رو است.

مطابق با قانون مالییه عمومی لهستان، چند "آستانه امن" در نظر گرفته شده است: چنان چه بدهی عمومی از آستانه ۵۵ درصد تولید ناخالص داخلی بگذرد، در آن صورت دولت نیاز به کاهش نسبت بدهی به GDP خود خواهد داشت. و اگر بدهی عمومی به بیش از ۶۰ درصد برسد، بودجه سال آتی



چرا یونان باید ارز یورو را کنار بگذارد؟

مایک وایزبروت، ۱۰ مه ۲۰۱۱

مترجم: بیژن شایسته

اغلب اوقات وقتی دولت تصمیم به انجام کاری می گیرد که از نظر او بهترین نتایج را برای شهروندان خود دربر دارد، موجی از آشفتگی و هرج و مرج در بازارها به راه می افتد. به نظر می رسد که وضعیت اروپا در هفته گذشته، یعنی زمانی که روزنامه آلمانی اشپیگل از تهدید دولت به کنار گذاشتن ارز یورو خبر داد، مصداق همین موضوع باشد. یورو تاکنون شاهد بدترین سقوط خود، به مدت دو روز، از دسامبر سال ۲۰۰۸ به این سو بوده است.

مقامات یونان و اتحادیه اروپا گزارش مزبور را تکذیب کردند، اما تهدید یونان به کنار گذاشتن یورو مدت هاست که به تأخیر افتاده و مقدمات اجرایی شدن باید فراهم گردد. هرچند ممکن است که این حرکت هزینه هایی را بر یونان تحمیل کند، با این وجود بعید به نظر می رسد که این هزینه ها بیش تر از هزینه های تحمل چندین سال رکود اقتصادی و بیکاری بالا باشد.

در این مورد، تجربه آرژانتین در اواخر سال ۲۰۰۱ آموزنده است. آرژانتین، به مدت بیش از سه سال و نیم، با یکی از عمیق ترین رکودهای قرن بیستم دست به گریبان بود. "پزو"ی این کشور به دلار پیوند داشت، درست همان طور که یونان نیز امروز یورو را به عنوان ارز ملی خود به کار می برد. به دنبال وام گیری آرژانتین از صندوق بین المللی پول و کاهش هزینه های عمومی، موفقیتی حاصل نشد و بالعکس، فقر و بیکاری تشدید و رکود اقتصادی عمیق تر گردید.

نهایتاً آرژانتین به نکول بدهی های خارجی خود و قطع پیوند پول ملی از دلار دست زد. اکثر اقتصاددانان و نشریات اقتصادی، انتظار داشتند که این اقدام دولت، سال های وحشتناکی را برای اقتصاد آرژانتین به ارمغان بیاورد. با این حال رشد اقتصادی فقط به مدت تقریباً سه ماه پس از کاهش ارزش پول ملی و نکول بدهی ها، با کاهش رو به رو شد؛ و از آن پس طی شش سال آتی، ۶۳ درصد رشد پیدا کرد. بالغ بر ۱۱ میلیون نفر از مردم، از کشوری با جمعیت ۳۹ میلیونی، از فقر بیرون آورده شدند.

۰.۸۵ درصد (یعنی ۲۵۰ میلیارد یورو کاهش)، ائتلافی با این کشورها ایجاد کند.

پس از به اصطلاح "سقوط کمونیسم"، مرحله ای طولانی از سیاست های ضد صنعتی سازی (de-industrialization) و ضد سرمایه گذاری (de-investment) در اقتصاد لهستان و زیرساخت های آن دنبال شد. هم زمان، اقتصادهای ثروتمندتر غربی نیز به واسطه خرید بخش های اعظم لهستان و اقتصادهای اروپای مرکزی و شرقی و تسلط بر آن ها، به بازارهای وسیعی برای کالاهای خود و هم چنین نیروی کار ارزان و ماهر دسترسی یافتند و به همین جهت از این موضوع منتفع گردیدند. فقط در طول چند سال گذشته بوده است که این روند معکوس شده و سرمایه گذاری هایی در زیرساخت های کشور صورت گرفته است. این سرمایه گذاری ها به طرز اسفناکی ناکافی است، با این حال هنوز امکان رشد اقتصاد در طول دوره ای از رکود جهانی را فراهم نموده است. به همین جهت، بزرگ ترین مانع رشد لهستان، قطع همین سرمایه گذاری عمومی خواهد بود.

* Rae, Gavin; "[Poland Escapes Recession by Public Investment](#)" (Apr 27, 2011), Socialist Economic Bulletin.

منابع:

<http://beyondthetransition.blogspot.com/2010/08/slump-in-private-investment-in-poland.html>

http://www.paiz.gov.pl/poland_in_figures

http://ec.europa.eu/economy_finance/publications/publication_summary16455_en.htm

توضیح مترجم:

(۱) صندوق های ساختاری و صندوق یکپارچگی (Structural Funds and the Cohesion Fund) دو ابزار مالی برای اجرا و تکمیل سیاست یکپارچگی (Cohesion Policy) یا همان "سیاست منطقه ای اتحادیه اروپا" می باشند؛ هدف از این دو ابزار، کاهش اختلافات منطقه ای در زمینه درآمد، ثروت و فرصت ها تعیین شده است. مناطق فقیرتر عمده این حمایت را دریافت می کنند، هرچند تمامی مناطق اروپا واجد شرایط استفاده از اعتبارات تحت صندوق ها و برنامه های مختلف این سیاست به شمار می روند. صندوق های ساختاری، از صندوق توسعه منطقه ای اروپا (ERDF) و صندوق اجتماعی اروپا (ESF) تشکیل می شوند.



می توان مطمئن بود که اگر تهدید یونان به خروج از منطقه یورو جدی باشد، مقامات اروپا گزینه های بهتری را پیش روی این کشور قرار خواهند داد. در حقیقت، علانمی وجود دارد که نشان می دهد اتحادیه اروپا تا همین الان هم اقداماتی در واکنش به تهدید هفته گذشته انجام داده است.

مسأله مهم آنست که یونان اصولاً قادر به تبعیت از توافقاتی نیست که اجازه رشد و خروج از بحران را به او نمی دهند. وام هایی که پیش شرط دریافت آن ها، کاستن از هزینه های عمومی و افزایش مالیات در دوره رکود است- آن چه اقتصاددانان اصطلاحاً سیاست های "نوسان زا" (۲) می نامند- نباید مورد پذیرش قرار گیرد. اگر این سیاست ها، کلّ چیز است که مقامات اروپایی برای پیشنهاد به یونان در اختیار دارند، پس دیگر زمان آن رسیده است که یونان با یورو خداحافظی کند.

منبع:

www.cepr.net/index.php/op-eds-&-columns/op-eds-&-columns/why-greece-should-reject-the-euro

توضیحات مترجم:

(۱) Internal devaluation: افزایش "رقابت پذیری" از طریق کاستن از هزینه حقوق و دستمزدها و افزایش بهره وری نیروی کار، بدون کاهش ارزش پول ملی.

<http://www.economicshelp.org/blog/economics/internal-devaluation-definition/>

(۲) Pro-cyclical: آن دسته از سیاست های اقتصادی که گمان می رود به افزایش نوسانات و تشدید سیکل های تجاری منجر شود.

<http://en.wikipedia.org/wiki/Procyclical>

آرژانتین طی سه سال به سطح تولید پیش از رکود خود بازگشت، آن هم در شرایطی که کاهش تولید ناخالص داخلی این کشور بیش از دو برابر کاهش GDP یونان در بحران فعلی بود. بالعکس در یونان، حتی اگر همه چیز به خوبی پیش رود، صندوق بین المللی پول تخمین می زند که اقتصاد برای رسیدن به سطح GDP پیش از بحران خود، به هشت سال زمان نیاز خواهد داشت. هرچند این تخمین IMF نیز احتمالاً خوش بینانه است.

علت اصلی بهبود سریع اقتصادی در آرژانتین این بود که این کشور نهایتاً خود را از قید سیاست های پولی و مالی مانع رشد جدا ساخت. اگر یونان ارزش یورو را کنار می گذاشت، شاید به نتیجه ای مشابه با آن چه در آرژانتین حاصل شد، می رسید. یونان می توانست از اثرات کاهش ارزش پول ملی بر تراز بازرگانی (یعنی گران شدن واردات و رقابتی کردن صادرات) به رونق دست یابد (درست همان کاری که آرژانتین در ۶ ماه نخست بهبود انجام داد).

گزارشات مختلف هشدار داده اند که در صورت خروج یونان از منطقه یورو و کاهش ارزش پول ملی، بدهی این کشور شدیداً افزایش خواهد یافت. اما مسأله اینست که یونان نیازی به پرداخت این بدهی ندارد، همان طور که آرژانتین هم پس از نکول بدهی و کاهش ارزش پول ملی، دو سوّم بدهی های خارجی خود را پرداخت نکرد.

پرتغال هم اخیراً به توافقاتی با IMF دست یافته است؛ این نهاد پیش بینی می کند که این کشور تا دو سال دیگر هم با رکود رو به رو خواهد بود. هیچ دولتی نباید یک چنین مجازاتی را قبول کند.

به علاوه گفته می شود که یونان- به همراه ایرلند، اسپانیا و پرتغال- قادرست تا با استفاده از سیاست "کاهش ارزش داخلی" (۱) بهبود پیدا کند: یعنی افزایش بیکاری تا سطحی که دستمزدها برای افزایش رقابت پذیری جهانی یک کشور، به اندازه کافی سقوط کند. هزینه های اجتماعی یکی چنین حرکتی به شدت بالاست. بیکاری در یونان، دو برابر (۱۴.۷ درصد)، در ایرلند، بیش از دو برابر (۲۰.۷ درصد) و در ایرلند بیش از سه برابر (۱۴.۷ درصد) شده است. با این وجود بهبود اقتصادی هم چنان گریزان است.



این "سود" است که راه را نشان می‌دهد

مایکل رابرتز، ۲۸ آوریل ۲۰۱۱

مترجم: آرمان پویان

پرسش اینست که آیا اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری در مسیر بهبود پایدار اقتصادی قرار دارند یا خیر؟ البته پاسخ به این سؤال منوط به آنست که چگونه دو واژه "بهبود" و "پایدار" را معنا کنیم. از زمان پایان رکود بزرگ در اواسط سال ۲۰۰۹، اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری (یعنی کشورهای گروه هفت یا همان G7) در حال تجربهٔ درجه‌ای از رشد اقتصادی هستند. تولید ناخالص داخلی (GDP) سالانه با نرخ‌ی در حدود ۱٪ تا ۳٪ درصد در حال افزایش است. حال سؤال آنست که آیا این رشد پایدار خواهد بود؟ یا اقتصادهای سرمایه‌داری مذکور مجدداً با رکود (به عبارتی کاهش تولید ملی) یا در بهترین حالت، تداوم کم و بیش مستمر همین میزان رشد، رو به رو خواهند بود؟

بحث میان کینزین‌ها و مدافعین سیاست‌های ریاضت اقتصادی^(۱) هم چنان ادامه دارد. کینزین‌ها ادعا می‌کنند که رشد مصرف و اشتغال ضعیف است و بنابراین هر گونه کاهش در هزینه‌های دولتی و تغییر معکوس در سیاست‌های پولی ساده^(۲) (نرخ پایین بهره و انتشار اسکناس) اقتصاد سرمایه‌را به رکود باز خواهد گرداند. "ریاضت گرایان" اما در مقابل ادعا دارند که حجم کسری بودجه و سطح بدهی عمومی کنونی دولت‌ها در اقتصادهای پیشرفته به قدری سنگین است که بهبود اقتصادی را محدود خواهد کرد. بنابراین کینزین‌ها خواهان تداوم هزینه‌ها و مخارج هستند، در حالی که ریاضت‌گرایان به عکس کاستن از هزینه‌ها را مطالبه می‌کنند. استراتژیست‌های سرمایه‌داری در ایالات متحده تاکنون رویکرد اول را به کار بسته‌اند (البته به استثنای طرفداران "تی‌پارتی" که بنا به دلایل ایدئولوژیک و نه اقتصادی، خواهان معکوس نمودن این رویکرد هستند). اما حق با چه کسی است؟ به نظر من هر دو، هم صحیح می‌گویند و هم غلط. به علاوه، در هر دو رویکرد، مسأله از زاویه‌ای نادرست مطرح شده است، چرا که مدافعین آن، قوانین بنیادی حرکت سرمایه‌داری را نمی‌شناسند.

دیدگاه کلی من اینست که اقتصادهای مهم سرمایه‌داری پیش از ورود به رکودی دیگر، احتمالاً تا اواسط ۲۰۱۳ (یا شاید کمی پیش‌تر)، با فاز صعودی رشد رو به رو خواهند بود. اما من چگونه به این پیش‌بینی "شجاعانه" رسیدم؟ (آن هم با در

نظر گرفتن این که عمدهٔ پیش‌بینی‌های صورت گرفته از سوی اقتصاددانان متعارف از پیش‌بینی‌های وضعیتی آب و هوا هم به مراتب بدتر است). خوب، همان‌طور که من در کتاب خود با عنوان "رکود بزرگ" مطرح کردم، به گمان من وظیفهٔ یک دانشمند (من جمله اقتصاددانان که در زمره دانشمندان علوم اجتماعی هستند) اینست که داده‌های تجربی را تحلیل کند، فرضیه‌هایی بسازد و سپس آن‌ها را با توجه به شواهد آزمون کند. این یعنی مطرح کردن پیش‌بینی‌هایی که می‌تواند برای تأیید یا عدم تأیید صحت و اعتبار هر تئوری (اعم از فیزیکی یا اقتصادی) آزمون شود.

با این مقدمه، اکنون باید پرسید که بهترین شاخص‌های نشان دهنده جهت حرکت اقتصادهای مهم سرمایه‌داری چیستند؟

تولید ناخالص داخلی (GDP) یکی از شاخص‌های بهبود است. GDP، با افزایش مصرف و سرمایه‌گذاری، افزایش می‌یابد. مصرف نیز خود تحت تأثیر افزایش اشتغال و دستمزد قرار دارد. در عوض، دستمزدها به تمایل کارفرمایان به سرمایه‌گذاری در ظرفیت بالاتر تولید و استخدام بیش‌تر کارکنان بستگی دارد. بنابراین سرمایه‌گذاری، مصرف را در رکود و بهبود هدایت می‌کند. این موضوع در دورهٔ رکود بزرگ اخیر نیز مصداق داشت. رکودی که دقیقاً سقوط سرمایه‌گذاری بود و نه مصرف (دست کم در ابتدا). این موضوعیست که کینزین‌ها درک نمی‌کنند.

اما چه چیزی سرمایه‌گذاری را کنترل می‌کند؟ برای مارکس، و همین‌طور برای من، پاسخ "سوددهی" است. این سود است که راه را نشان می‌دهد. در یک اقتصاد سرمایه‌داری، که تولید برای کسب سود صورت می‌گیرد و انباشت سرمایه به سوددهی آن بستگی دارد، سود بهترین شاخصی است که رکود و (یا) بهبود آن را نشان می‌دهد. اگر سود به رشد ادامه دهد، یعنی سوددهی بالاتر وجود خواهد داشت و بنابراین هر بهبودی، پایدار خواهد بود. با این فروض پایه، اکنون ما می‌توانیم قضاوت کنیم که طی چند سال آینده، اقتصادهای مهم سرمایه‌داری به کدام سو حرکت خواهند کرد. اشتباه هر دو رویکرد کینزین‌ها و ریاضت‌گرایان اینست که آن‌ها اصولاً به متغیر اصلی سلامت یک اقتصاد سرمایه‌داری، یعنی سود و سوددهی، نگاه نمی‌کنند.

پیش از رکود بزرگ، نرخ سود در ایالات متحده به اوج رسید و از ۲۰۰۵-۲۰۰۶ شروع به کاهش کرد. اگر ما از



نسبت به تولید ناخالص داخلی- به زحمت رو به افزایش است، در حالی که بدهی هم چنان بالاست (این موضوع در مورد اقتصادهای ایالات متحده، انگلستان، ژاپن و اکثر کشورهای اروپایی مصداق دارد). در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بدهی خانوارها (در قالب رهن، کارت های اعتباری و وام و غیره) تا حدود بسیار ناچیزی کاهش داشته است. سیاست به اصطلاح "اهرم زدایی"^(۳)، هنوز راهی طولانی در پیش دارد. در بخش شرکت های اقتصاد سرمایه داری هم اثری از اهرم زدایی نیست؛ با این وجود، به خاطر بهبود سوددهی و سود، بهبود اقتصادی شروع شده و در حال حرکت است.

به همین علت، افزایش سرمایه گذاری نیز آغاز شده است. شرکت های سرمایه داری که از رکود بزرگ نجات یافتند (و تعداد آن ها هم زیاد است)، در حال حاضر با حجم زیادی از نقدینگی رو به رو هستند که از خلال اخراج کارگران و توقف سرمایه داری انباشت کرده اند. آن ها ابتدا به سرمایه گذاری دست نمی زدند (آن چه که "رکود سرمایه گذاری" یا همان Capital Strike نامیده می شود)؛ اما اکنون سرمایه گذاری مجدد را آغاز کرده اند. اگر سود به رشد خود ادامه دهد، سرمایه گذاری هم شتاب خواهد گرفت. متعاقباً، اشتغال هم شروع به افزایش خواهد کرد. در حال حاضر می توان این موضوع را در ایالات متحده و انگلستان مشاهده کرد. در هر دو مورد، اشتغال بخش عمومی در حال کاهش و اشتغال بخش خصوصی رو به افزایش است.

مادام که سود به رشد ادامه می دهد و سوددهی در سطحی بالا باقی می ماند، سرمایه گذاری هم افزایش پیدا کرده و به رشد اشتغال کمک خواهد کرد. این موضوع، خود نهایتاً به افزایش درآمد خانوار و مصرف بیش تر منجر می شود و بهبود اقتصادی "پایدار" می گردد. ما با آن چه که "رکود W شکل" نامیده می شود^(۴)، رو به رو خواهیم شد. (نگاه کنید به نوشتهٔ پیشین من با عنوان "رکود، W شکل نخواهد بود" به تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۱۰).

اما از نظر من، این بهبود "پایدار"، احتمالاً کوتاه تر و ضعیف تر از بهبود پیشین است. چرا که سیکل سوددهی در ایالات متحده، همان طور که در مطالب خود بیان کرده ام، حدوداً ۳۲ تا ۳۶ ساله است. در حال حاضر، این سیکل در فاز نزولی خود قرار دارد (از سال ۱۹۹۷ به این سو). حتی با وجود رونق سوددهی تا سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷ (آن هم به

تقسیم بندی ها و تعاریف سرمایه داری استفاده کنیم، می توانیم این روند را بسیار نزدیک تر و دقیق تر دنبال کنیم. چرا که این تقسیم بندی ها برای هر سه ماهه محاسبه و منتشر می شود. در حالی که داده های مورد نیاز برای تقسیم بندی ها و تعاریف مارکسیستی، تنها سالانه منتشر می گردد. با در نظر گرفتن نسبت سود به تولید ناخالص داخلی، می توان مشاهده کرد که سوددهی در ایالات متحده تا پیش از آغاز بحران اعتباری و متعاقباً رکود بزرگ، اساساً رو به کاهش بوده است. وقتی مجموع سود رو به کاهش گذاشت، سقوط سرمایه گذاری نیز به دنبال آن فرارسید. این موضوع، ارتباط میان نرخ سود، مجموع سود و بحران سرمایه داری را آشکار می کند.

اگر از همین شاخص ها برای بررسی بهبود اقتصادی نیز استفاده کنیم، می بینیم که سوددهی و مجموع سود ایالات متحده در اواسط سال ۲۰۰۹ به حداقل رسید و پس از آن به شکل بی ثبات و افتان و خیزان احیا شد. به علاوه، بهبود سود پس از رکود به هیچ وجه سریع و قابل ملاحظه نبوده است. چرا که در این رکود بزرگ، ارزش سرمایه به مراتب بیش تر از معمول دستخوش کاهش بوده است. دستمزد ها، یا همان سرمایه متغیر (به بیان مارکسیستی)، به واسطه از دست رفتن مشاغل و پایین آوردن نرخ های دستمزد کاهش پیدا کرده است. به همین جهت، درآمد واقعی اکثریت خانوارهای کارگر سقوط کرده است.

متناسب با آن، سهم سود از تولید ملی، جهش پیدا کرده یا به بیان مارکسیستی، نرخ استثمار (نرخ ارزش اضافی) بالا رفته است. ضمناً در کنار رکود سرمایه گذاری، ارزش سرمایه ثابت (دارایی های ثابت انباشت شده) تنزل پیدا کرده و سرمایه موهوم در قالب ارزش سهام نیز به سرعت سقوط داشته است. بنابراین در تعریف مارکسیستی نرخ سود، یعنی نسبت ارزش اضافی به مجموع سرمایه ثابت و متغیر یا $S/C+V$ ، مخرج کسر کاهش و صورت آن افزایش داشته است.

عامل مهم برای بهبود همین است، نه بالابردن هزینه های مصرفی (آن گونه که کیزین ها می خواهند) یا کاهش سطوح بدهی عمومی و خصوصی (آن طور که ریاضت گرایان طلب می کنند). ضمناً، در طول دورهٔ رکود بزرگ، مصرف تا حدود ناچیزی کاهش پیدا کرد، درحالی که سطح بدهی به مراتب بیش تر افزایش داشت. در بهبود کنونی، مصرف-



توضیحات مترجم:

(۱) اقتصاددانان مکتب اتریش یا اتریشی ها (Austrians) حامیان سرسخت برنامه های تضییعی (Austerity) هستند. کینزین ها، همان طور که نویسنده در مقاله ای با عنوان "کینزین ها در مقابل ریاضت گرایان" (۲۲ ژوئن ۲۰۱۰) توضیح داده است، این دو کلمه را ترکیب کرده اند و واژه جدید Austerian را به طعنه برای توصیف اقتصاددانان راست مکتب اتریش به کار می برند. به خاطر محدودیت های فارسی، نمی توان معادل گویا و خوبی برای آن پیدا کرد. به همین جهت، به ناچار در ادامه متن از معادل نه چندان جالب "ریاضت گرایان" استفاده کرده ام.

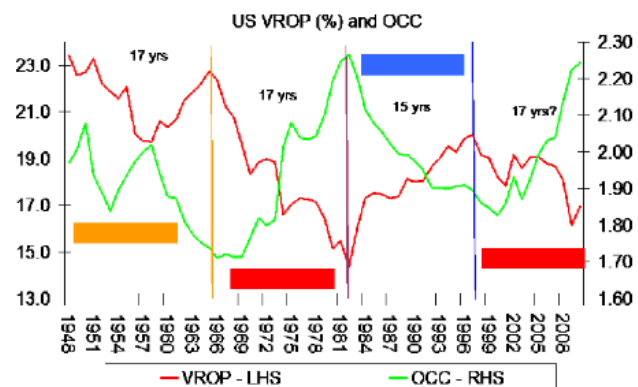
(۲) سیاست پولی ساده (easy money policy)، نوعی سیاست پولی است که عرضه پول را عموماً از طریق پایین آوردن نرخ های بهره، افزایش می دهد.

http://en.wikipedia.org/wiki/Easy_money_policy
y

(۳) اهرم زدایی (Deleverage)، فروش سریع دارایی های زیان ده و بلااستفاده، پرداخت بدهی ها و امثالهم، برای کاهش میزان بدهی نسبت به درآمد یا سرمایه است. اهرم مالی (Leverage) نیز شامل مواردی مانند خرید دارایی های ثابت، استقراض پول و استفاده از اوراق مشتقه می شود و می توان آن را به صورت نسبت بدهی به درآمد (یا سرمایه) نشان داد.

(۴) رکود "W" شکل (Double-dip Recession یا W-Shaped Recession) حالتی است که اقتصاد پس از طی رکود، دوره ای کوتاه از رشد اقتصادی را از سر می گیرد، اما بلافاصله پس از اتمام این دوره، رکود بازمی گردد؛ از نظر تاریخی، رکود اوایل دهه ۱۹۸۰ در ایالات متحده از این نوع بوده است. با توجه به داده های دفتر ملی پژوهش اقتصادی (NBER)، در اوایل دهه ۸۰ دو رکود اقتصادی رخ داد. اقتصاد از ژانویه ۱۹۸۰ تا ژوئیه همان سال وارد مرحله رکود شد و در این فاصله، نرخ رشد سالانه اقتصادی طی ماه های آوریل تا ژوئن، ۸ درصد کاهش پیدا کرد. سپس اقتصاد وارد دوره سریعی از رشد شد و در سه ماه نخست سال ۱۹۸۱ با نرخ سالانه ۸.۴ درصد رشد کرد. با افزایش نرخ بهره از سوی فدرال رزرو برای مقابله با تورم، اقتصاد دوباره و این بار در فاصله ژانویه ۱۹۸۱ تا نوامبر ۱۹۸۲ به

خطر اعتباراتی که به سیستم مالی تزریق شد)، سطح سوددهی در سال ۱۹۹۷ پشت سر گذاشته نشد. سوددهی از نقطه حداقل خود در سال ۲۰۰۹ به بعد، بهبود داشته است^(۵)؛ با این حال به سطوح سال ۱۹۹۷ یا حتی ۲۰۰۶ باز نخواهد گشت. بنابراین رشد سرمایه گذاری ضعیف تر و آهسته تر خواهد بود. در نمودار پایین، VROP بیانگر نرخ سود مارکسیستی و OCC ترکیب ارگانیک سرمایه است.^(۶) با انباشت سرمایه، نهایتاً نرخ سود کاهش پیدا می کند. این یک روند سیکلی است که فاز صعودی و نزولی آن، هر یک ۱۶ تا ۱۸ سال به طول می انجامد.



یکی از عواملی که باعث می شود تا سوددهی به سطوح سال ۱۹۹۷ بازنگردد، اینست که سرمایه داری هنوز با حجم عظیمی از "سرمایه مرده" (Dead Capital) رو به روست؛ یعنی ماشین آلات و کارخانجات فرسوده و غیرمولد؛ نیروی کار فاقد مهارت کافی؛ به علاوه، سرمایه موهوم (بدهی) که برای بازگشت سوددهی، باید پرداخت گردد. بنابراین سرمایه داری آمریکا (و البته تا درجات متفاوتی، سایر کشورهای کشورهای گروه هفت) باید پیش از آن که دیر شود، به "پاکسازی" این سرمایه مرده دست زنند و از سنگینی بار بدهی ها و دارایی های غیرمولد بر دوش شرکت ها کم کنند [هرچند احتمال آن نمی رود که واقعاً قادر به انجام این کار باشند]. بنابراین رکود دیگری در افق دید ما قرار دارد که احتمالاً از حدود سال ۲۰۱۴ به بعد خواهد بود. در این بین، بهبودی که از سال ۲۰۰۹ آغاز گردیده است، تنها به مدت چند سال ادامه خواهد یافت.

منبع مقاله:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2011/04/28/profits-lead-the-way/>



رکود اقتصادی بریتانیا به دنبال سیاست های دولت محافظه کار

مایکل بورک، بولتن اقتصاد سوسیالیستی

مترجم: آرمان پویان

تخمین مقدماتی صورت گرفته از تولید ناخالص داخلی انگلستان در سه ماههٔ نخست سال جاری، از رشد ۰.۵ درصدی GDP حکایت دارد که این رقم دقیقاً با نرخ کاهش GDP در سه ماههٔ پیشین (منفی ۰.۵ درصد) برابرست. بنابراین می توان گفت که در شش ماههٔ اخیر، اقتصاد دچار رکود شده و طی این دوره، رشدی نداشته است. این موضوع به دنبال رشد ۲.۸ درصدی اقتصاد در طی یک دورهٔ ۱۲ ماهه رخ داده است.

شماری از [مفسرین](#) دست راستی، من جمله "انیستیتوی آدام اسمیت"، اعلام کرده اند که به این داده ها [اعتقادی ندارند](#). اعلام رشد ۰.۵ درصدی، با تخمین صورت گرفته از سوی اکثر اقتصاددانان توافق دارد؛ هرچند احتمالاً در گزارشات آتی این نرخ مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت، ولی با این حال متوسط تجدید نظرهایی که طی پنج سال گذشته در مورد نرخ های رشد صورت گرفته، ناچیز است. بنابراین نرخ اعلام شده چندان دور از واقعیت نیست. امتناع از پذیرش حقیقت، دقیقاً نتیجهٔ بکارگیری آن چارچوب اقتصادی است که با حقایق ارتباطی ندارد.

گزارش اولیهٔ رشد اقتصادی، تنها بر روی تولید تمرکز کرده است (اقلام درآمد و هزینه در ماه های مه و ژوئن منتشر خواهند شد). اما از همین داده های تولید نیز کاملاً مشخص است که سیاست دولت مبنی بر کاهش سرمایه گذاری، بی تردید در رکود تأثیر داشته است.

زمانی که دولت محافظه کار بر سر کار آمد، بهبود اقتصادی رو به گسترش بود. در اواسط سال ۲۰۱۰، اقتصاد با نرخ ۱.۸ درصد رشد داشت؛ ۰.۳ درصد از این نرخ رشد، نتیجهٔ افزایش تولیدات بخش صنعتی بود (که خود این موضوع نیز به بهبود تجارت جهانی و کاهش ارزش پوند ارتباط داشت). اما مهم ترین عوامل مؤثر بر رشد، عواملی بودند که همگی به دولت ارتباط داشتند. هزینه های جاری دولت در بخش خدمات- مانند بهداشت و درمان، و آموزش- مستقیماً مسئول ۰.۲ درصد از آن رشد بود. سهم بخش مالی مورد حمایت

رکود بازگشت. پس از طی این دوره، اقتصاد با رشد بسیار قوی همراه بود.

در کنار رکود W شکل، حالت های مختلف دیگری مانند رکود V شکل، U شکل و L شکل نیز تعریف شده است. برای اطلاع بیش تر رجوع کنید به:

Morley, James. "[The Shapes of Things to Come](#)" (PDF); Macro Focus, Vol. 4, No. 6, Apr 27, 2009.

(۵) در حال حاضر، ما هنوز در فاز نزولی سوددهی، که از نقطهٔ اوج خود در سال ۱۹۹۷ آغاز شده است، به سر می بریم. از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱، سوددهی رو به کاهش بود. به دنبال آن، بهبود (به شکل رونق اعتبارات) خود را نشان داد و تا سال ۲۰۰۵-۲۰۰۶ ادامه یافت. برخلاف ادعای بسیاری از مفسرین اقتصادی، با آغاز رکود بزرگ ۲۰۰۷-۲۰۰۸، نرخ سود به رشد خود و رسیدن به یک نقطهٔ اوج جدید ادامه نداد. مسلماً اگر نرخ سود را به شکل نسبت سود به تولید ناخالص داخلی (GDP) ایالات متحده در نظر بگیریم، در آن صورت این نرخ به یک نقطهٔ اوج جدید رسیده است. اما این تعریف مارکسیستی سوددهی نیست. بر مبنای تعریف مارکسیستی، نرخ سود در سال ۲۰۰۵-۲۰۰۶ بالاتر از نقطهٔ اوج ۱۹۹۷ قرار نداشت. پس از آن، در طی دورهٔ عمق رکود بزرگ، سوددهی به یک نقطهٔ حداقل جدید در سال ۲۰۰۹ سقوط کرد.

(۶) همان طور که نویسندهٔ مقاله نیز اشاره کرده است، مارکس نرخ سود را در قالب نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه، یعنی مجموع سرمایه ثابت و متغیر، تعریف می کند؛ بنابراین:

$$R = S / C = S / (c + v)$$

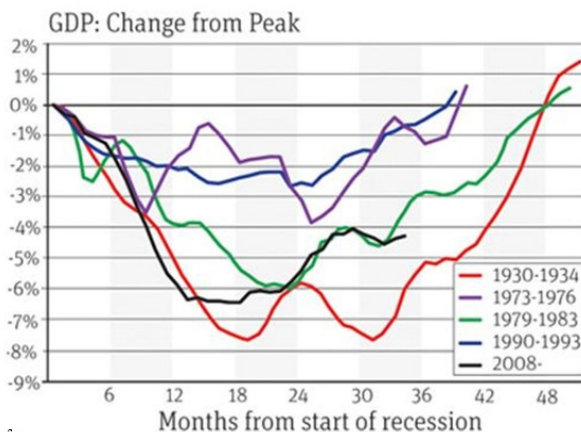
که می توان آن را به شکل زیر بازنویسی کرد:

$$R = (S/v) / (c/v + 1)$$

در این رابطه، نسبت ارزش اضافی به سرمایه متغیر (S/v) نرخ استثمار و نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر (c/v)، ترکیب ارگانیک سرمایه می باشند. توجه کنید که در این جا، متغیرهای سازندهٔ نرخ سود، از نوع متغیرهای ارزشی هستند و نه متغیرهای پولی. (در نمودار فوق، تغییرات نرخ سود بر روی محور چپ و به صورت درصد بیان شده است).



بود. سیکل تجاری فعلی، به مراتب از تندترین رکودهای بعدی- مانند رکود اوایل دههٔ ۱۹۸۰ در زمان تاجر که با گذشت سه سال، تولید ۲.۸ درصد پایین تر از نقطهٔ اوج پیشین آن بود- بدتر است.



نمودار

در رکودهای دههٔ ۱۹۳۰ و دههٔ ۱۹۸۰، تولید پس از گذشته چهار سال (۴۸ ماه) به نقطهٔ اوج سابق خود رسید (منحنی های قرمز و سبز). سیکل تجاری کنونی فعلاً سه سال را پشت سر گذاشته است و اگر قرار باشد تا طی ۱۲ ماه آتی به نقطهٔ اوج پیش از بحران خود برسد، اقتصاد باید طی این دوره ۳.۵ درصد رشد کند (که البته چنین چیزی به معنای یک شتاب فوق العاده و غیرعادی نسبت به رکود جاری خواهد بود).

حتی ادارهٔ مسئولیت بودجه (OBR)، که وظیفهٔ آن عالی الظاهر ارائهٔ پیش بینی های خوش بینانه است، امسال رشد را تنها نیمی از این نرخ تخمین می زند. هر نرخ رشدی که پایین تر از ۳.۵ درصد باشد، بدان معناست که رکود تجاری فعلی، اگر نه به لحاظ شدت، ولی دست کم از نظر مدّت زمان، حتی از بحران بزرگ دههٔ ۳۰ هم فراتر خواهد رفت.

در سال مالی اخیر، مبلغ ۹.۴ میلیارد پوند از طریق سیاست های مالی تضییعی به دست آمد که ۵.۵ میلیارد پوند از این رقم را "کاهش هزینه ها" تشکیل می داد. در واقع رکود اقتصادی خود ریشه در این سیاست ها دارد. دولت تصمیم دارد تا طی یک دورهٔ ۱۲ ماهه که از ماه آوریل آغاز شده است، ۴۱ میلیارد پوند به دست آورد. ^(۱) حزب کارگر جدید تصمیم گرفته بود تا در سال مالی جاری، ۲۶ میلیارد پوند از

دولت و بخش ساخت و ساز از این نرخ رشد، هر یک به ترتیب ۰.۵ و ۰.۶ درصد بود. سابقاً در **مطالب** "بولتن اقتصاد سوسیالیستی" نشان داده شده است که هزینه های ساخت و ساز دولت پیش و پس از آن دوره، به افزایش سرمایه گذاری بخش خصوصی منجر شد. بنابراین اقدامات دولت، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، مسئول ۱.۳ درصد از رشد ۱.۸ درصدی اواسط سال ۲۰۱۰ بود.

اما پیامد سیاست دولت ائتلافی محافظه کار، معکوس شدن همین مخارج افزایش یافتهٔ دولتی بوده است. برخلاف آن دسته از کسانی که قادر به پذیرش واقعیت نیستند، فعالیت دولت سه اثر بر GDP دارد:

اول، اثر مستقیم بر روی مخارج خود دولت. اثر غیرمستقیم بر مخارج بخش خصوصی؛ و نهایتاً یک اثر "انگیزشی"؛ یعنی آن دسته از بخش های اقتصادی که به شکل غیرمستقیم با دولت ارتباط دارند، تحت تأثیر تغییر در هزینه ها قرار می گیرند (به عنوان مثال، هزینه های مصرفی کارگران شاغل در بنگاه هایی که کالاها و خدماتی را به دولت عرضه می کنند).

با انتشار گزارشات بعدی، تحلیل این دینامیسم به تفصیل و با تمام جزئیات امکان پذیر خواهد شد. اما فعلاً روشن است که سرمایه گذاری دولتی پس از بودجهٔ ژوئن ۲۰۱۰ سقوط کرد و تنها سه ماه بعد، اقتصاد با کاهش رشد رو به رو گردید. یکی از حوزه های اصلی این کاهش، هزینه های ساخت و ساز دولت بوده است. آخرین داده های موجود نشان می دهد که سرمایه گذاری عمومی در بخش ساخت و ساز، نسبت به یک سال گذشته، بین ۱۳ تا ۱۹ درصد **سقوط** کرده است. بنابراین کاستن از مخارج دولتی، مشخصاً اثری منفی بر اقتصاد داشته است.

نمودار زیر تغییر سطح تولید اقتصادی را از نقطهٔ اوج GDP (تا پیش از شروع بحران) به درصد نمایش می دهد.

با توجه به نمودار، اکنون ۳۶ ماه از آغاز بحران می گذرد و مطابق با آخرین داده های موجود، سطح تولید ناخالص داخلی هنوز ۳.۵ درصد پایین تر از نقطهٔ اوج سابق خود قرار دارد (منحنی سیاه). این حالت تنها با بحران بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ قابل مقایسه است که در آن با گذشته سه سال از آغاز رکود، تولید هم چنان ۵.۲ درصد پایین تر از نقطهٔ اوج پیشین آن



بریتانیا: کاهش بیکاری احتمالاً موقتی خواهد بود

مایکل بورک، ۲۳ مه ۲۰۱۱

بولتن اقتصاد سوسیالیستی

ترجمه و تلخیص: کیوان نوفرستی

آخرین داده‌های موجود نشان از کاهش نرخ بیکاری به ۷.۷ درصد و افزایش ۳۶۰۰۰ موردی کل اشتغال دارد. در واقع نرخ بیکاری از نقطهٔ اوج خود در اواخر سال ۲۰۰۹ به این سو، به مدت پنج سه ماههٔ متوالی شاهد کاهش بوده است.

با این حال، حتی محافظه کاران هم چندان به رجزخوانی در مورد این داده‌ها نپرداختند؛ کما این که [کریس گرلینگ](#) (Chris Grayling)، وزیر اشتغال، تنها به این بسنده کرد که وضعیت اشتغال "یک گام در جهت درست بوده است". نه کامرون و نه آیزورن، ابداً سخنی از گزارش وضعیت اشتغال به میان نیاوردند.

هشدار کاملاً محسوس است. اقتصاددانان، عموماً نرخ بیکاری را شاخصی می‌دانند که با تأخیر سطح فعالیت‌های اقتصادی را نشان می‌دهد (اصطلاحاً Lagging Indicator). به عبارت دیگر بیکاری پس از تغییرات در سطح تولید واکنش نشان می‌دهد و بنابراین بین این دو، یعنی بیکاری و سطح تولید، یک تأخیر زمانی وجود دارد. بنابراین معمولاً این گونه است که بیکاری حتی پس از آغاز یک دوره بهبود، باز هم به افزایش ادامه خواهد داد. این موضوع اساساً به خاطر آنست که بین تصمیم‌گیری بنگاه‌ها برای استخدام کارگران بیش‌تر یا تأسیس یک کارخانه یا مغازهٔ جدید از یک سو، و آغاز به اشتغال کارگران از سوی دیگر، یک تأخیر زمانی اجتناب‌ناپذیر به وجود می‌آید.

این موضوع در قالب نمودار زیر که بیانگر نرخ بیکاری (نمودار قرمز) و رشد سالانهٔ GDP (نمودار آبی) است، نشان داده شده است. به عنوان مثال، به دنبال رکود اوایل دههٔ ۱۹۸۰، نرخ بیکاری به مدت ۲.۲ سال دیگر به افزایش ادامه داد. به همین ترتیب، پس از اتمام رکود اوایل دههٔ ۱۹۹۰، نرخ بیکاری به مدت بیش از یک سال ادامه پیدا کرد.

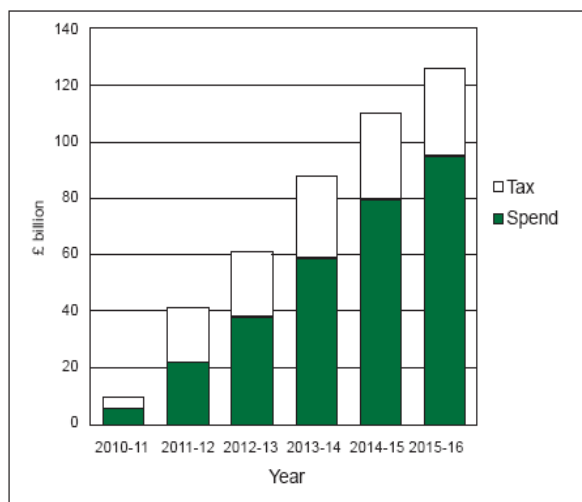
طریق سیاست‌های مذکور به دست آورد که ۱۴ میلیارد دلار از آن را کاهش هزینه‌ها تشکیل می‌داد.

البته همیشه امکان وجود وقایع پیش‌بینی نشده وجود دارد، مانند سقوط ارز یا افزایش ناخواسته در موجودی مواد و کالاها که هر یک از این دو می‌تواند به لحاظ آماری موجب بهبود GDP شود، بدون آن که تغییری در ضعف شدید آن به وجود آورد. اما فارغ از این تغییرات، ظاهراً تنها چیزی که می‌توان برای اقتصاد انتظار داشت، یک رکود طولانی‌مدت است. به نظر قطعی می‌رسد که اشتغال یک بار دیگر، سقوط و درآمدهای مالیاتی کاهش پیدا کند. در هر دو صورت، این موضوع، برخلاف ادعاهای دولت و مدافعین آن به کسری بخش عمومی منجر خواهد شد.

توضیح مترجم:

(۱) سهم مالیات و کاهش هزینه‌ها از این رقم به ترتیب ۲۰ و ۲۲ میلیارد پوند خواهد بود. به عبارتی، کاهش هزینه‌ها ۵۳ درصد کل این رقم را تشکیل خواهد داد.

Figure 1: Total consolidation plans over the forecast period



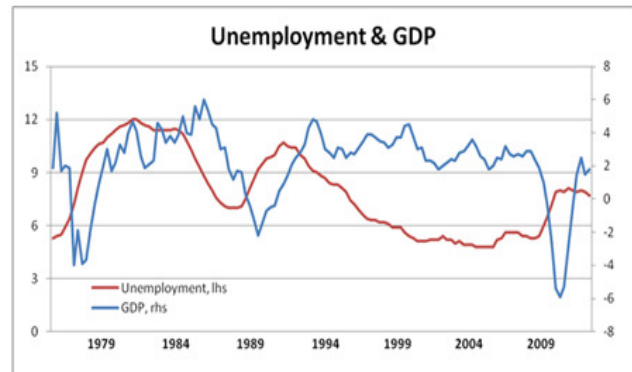
Source: HM Treasury, Budget 2011, 23 March 2011, Table 1.1, p 10



نمودار ۱

ای سر الن باد (Sir Alan Budd)، مشاور اقتصادی ارشد تاجر، توجه کنید.

بیکاری و تولید ناخالص داخلی



تعدادی از تحلیلگران خاطر نشان ساخته اند که افزایش بیکاری در طول رکود جاری به مراتب خفیف تر از دوره تاجر یا رکود های بزرگ پیشین بوده است (دوره هایی که در آن ها نرخ بیکاری به ترتیب به ۵.۶ و ۳.۲ درصد بالا رفت). افزایش نرخ بیکاری در طول رکود جاری، ۲.۱ درصد بود، اما با در نظر گرفتن آخرین ارزیابی های رسمی اداره آمارهای ملی (ONS) می توان گفت که همین رقم نیز وحشتناک است، چرا که کاهش رشد تولید در طول رکود جاری ۶.۴ درصد بوده که این خود تقریباً معادل جمع کاهش نرخ رشد GDP در دو رکود مهم قبلی (مجموعاً ۷.۱٪) می باشد (جدول زیر).

رکود	طول دوره رکود	تغییر GDP (درصد)
۲۰۰۸-۲۰۰۹	۶ سه ماهه	-۶.۴
۱۹۹۰-۱۹۹۱	۵ سه ماهه	-۲.۵
۱۹۸۰-۱۹۸۱	۵ سه ماهه	-۴.۶

با توجه به نمودار فوق می توان دید که نرخ بیکاری از ۴.۸ درصد (نقطهٔ حداقل فاز نزولی سیکل بیکاری در نیمهٔ دوم سال ۲۰۰۵) رو به افزایش گذاشت؛ یعنی تقریباً سه سال پیش از آغاز رکود. این در حالیست که در دوره تاجر یا رکود های اقتصادی مهم سابق، نرخ بیکاری تقریباً از یک سال پیش از آغاز بحران، روند صعودی را طی کرد. از اواسط سال ۲۰۰۵ به این سو، رشد کل اشتغال همگام با رشد طبیعی نیروی کار در طی این دوره، به پیش نرفت. این موضوع تقریباً برای تمامی بخش های اشتغال، من جمله بهداشت و درمان و آموزش و مشاغل اداری در بخش عمومی، مصداق داشت. به طوری که بین اواسط سال ۲۰۰۵ تا آغاز رکود در سه ماههٔ دوم ۲۰۰۸، کل اشتغال تقریباً کمی بیش از ۲ درصد رشد داشت. این نرخ رشد، تقریباً یک سوم رشد لازم برای جلوگیری از افزایش بیکاری بود. البته در این تصویر کلی، چند استثنا نیز وجود داشت. به عنوان مثال مشاغل بخش املاک (نه مشاغل مالی) در طول دوره مذکور از رشد ۲۰ درصدی برخوردار شد و بخش های صنعت و مشاغل اداری بخش خصوصی هر دو مجموعاً با کاهش سطح اشتغال رو به رو شدند.

به طور خلاصه، قسمت هایی از بخش خصوصی برای افزایش سوددهی اقدام به حذف مشاغل نمودند. اما مابقی قسمت های بخش خصوصی و عمومی، به اندازه کافی سریع رشد نکردند تا قادر به جذب افراد بیکار شده یا همگام شدن با رشد طبیعی نیروی کار، باشند. افزایش بیکاری، پیش از آغاز رکود و در یک دوره طولانی در حال رخ دادن بود. همین موضوع توضیح می دهد که چرا کاهش مشاغل هنگام آغاز رکود تا حدود زیادی خفیف و تحت کنترل بود.

بهبود اخیر وضع اشتغال و بیکاری، تنها با تأخیر اثرات رشد اقتصادی سال گذشته را بازتاب می دهد. اگر همان الگوی گذشته تکرار شود، این بهبود تنها برای یک یا دو "سه ماهه" دیگر دوام خواهد داشت. اما اقتصاد همین حالا هم زیر بار سیاست های دولت محافظه کار وارد رکود شده است و امسال این سیاست ها به مراتب شدیدتر خواهد بود. بنابراین احتمالاً تعداد کل افراد بیکار بار دیگر به دنبال اجرای سیاست های دولت، افزایش پیدا خواهد کرد؛ به خصوص آن که کاهش حقوق و دستمزدها یکی از اهداف چنین سیاست هایی است.

علت این تفاوت بین نرخ های بیکاری رکود اخیر و رکودهای مهم سابق را باید در سیاست های هر دوره جستجو کرد. سیاست های تاجر و دولت های وقت انگلستان در دوره های رکود، اساساً طراحی افزایش نرخ بیکاری برای پایین آوردن دستمزدها و افزایش سود بود. اگر تردیدی در مورد این ادعا وجود دارد، کافیت تا به مصاحبه ویدیویی ۱ دقیقه



الگوی رکود بزرگ در ایالات متحده و اروپا

جان راس و شو شی چی، ۲۵ نوامبر ۲۰۱۰

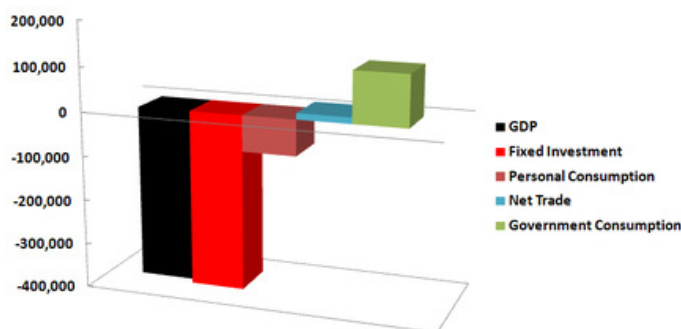
مترجم: کیوان نوفرستی

صادرات (۳۶۰ میلیارد دلار) بیش تر بوده است و در نتیجه ما با افزایش خالص تجارت رو به رو بوده ایم.

بنابراین، با توجه به نمودار، اساساً ۱۰۰ درصد کاهش GDP اروپا به خاطر سقوط سرمایه گذاری ثابت بوده است.

نمودار ۱

OECD-Europe - Changes in Components of GDP
1st Quarter 2008 - 2nd Quarter 2010, PPP USD million annual levels



Source: Calculated from OECD Quarterly National

همان طور که پیش تر نیز طی [مقالات](#) متعدّد این وبلاگ گفته شده است، در کانون رکود بزرگ اخیر، سقوط شدید سرمایه گذاری ثابت در اقتصادهای توسعه یافته قرار دارد. این تحلیل در تقابل با سایر تئوری هایی قرار دارد که فی المثل [سقوط هزینه های مصرفی آمریکا](#) را عامل اصلی وضعیت اقتصاد جهانی می داند و در نتیجه تصوّر می کند که با افزایش پس انداز و کاهش سطوح بدهی مصرف کنندگان، این مسأله حل خواهد شد.

[انتشار](#) اخیر تخمین دوم و اصلاح شده از GDP ایالات متحده در سه ماهه سوم ۲۰۱۰، به همراه [داده](#) های مربوط به اقتصادهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) در اروپا، امکان بررسی روند کلی اقتصاد بین المللی را ایجاد می کند. البته امکان مقایسه کمی دقیق بین ایالات متحده و اروپا وجود ندارد، چرا که داده های آمریکا به دلار سال ۲۰۰۵ بیان شده، در حالی داده های مربوط به OECD، بر حسب شاخص برابری قدرت خرید (PPP) محاسبه گردیده است. ^(۱) با این وجود، در هر دو مورد، روند کلی به قدری گویا است که تردیدی نسبت به آن چه در حال وقوع است به جای نمی گذارد.

اروپا

تغییرات اجزای سازنده GDP در فاصله بین نقطه اوج سیکل تجاری پیشین، سه ماهه نخست سال ۲۰۰۸، و آخرین ارقام موجود، یعنی سه ماهه دوم سال ۲۰۱۰، در نمودار ۱ نمایش داده شده است. همان طور که ملاحظه می شود، کل کاهش در GDP کشورهای اروپایی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) در طی دوره مزبور (۳۸۷ میلیارد دلار به شاخص برابری قدرت خرید یا PPP)، اساساً به سقوط حجم سرمایه گذاری ثابت (۳۹۶ میلیارد دلار) بازمی گردد. در این دوره، کاهش هزینه های مصرفی شخصی (۸۰ میلیارد دلار) با افزایش هزینه های مصرفی دولتی (به میزان ۱۱۴ میلیارد دلار) جبران شده است؛ کاهش واردات (۳۷۴ میلیارد دلار) تا حدودی از میزان کاهش

ایالات متحده آمریکا

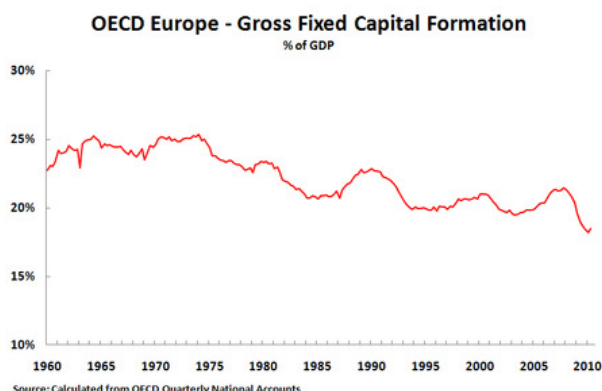
تخمین دوم و اصلاح شده GDP آمریکا در سه ماهه سوم ۲۰۱۰، تفاوت چندانی با [تخمین اول](#) ندارد. در سه ماهه مذکور، نرخ رشد GDP به طور سالانه، از ۲ به ۲.۵ درصد اصلاح شد. هرچند در نگاه اول این تغییر قابل ملاحظه به نظر می رسد، اما باید در نظر داشت که آمریکا، برخلاف بسیاری از کشورها، ارقام تغییرات GDP در هر سه ماهه را بر مبنای نرخ سالانه منتشر می کند. ^(۲) بنابراین افزایش نیم درصدی تخمین صورت گرفته، در حقیقت به معنای رشد ۰.۱ درصدی تولید ناخالص داخلی (معادل ۱۷ میلیارد دلار به قیمت های ثابت ۲۰۰۵) در این سه ماهه می باشد.

با نگاه به اجزای GDP ایالات متحده (این بار نیز بر مبنای قیمت های ثابت) مشاهده می شود که GDP در سه ماهه سوم ۲۰۱۰، حدود ۸۶ میلیارد دلار یا ۰.۶ درصد، پایین تر از نقطه اوج سه ماهه چهارم ۲۰۰۷ باقی مانده است. در طول این دوره، خالص صادرات، موجودی مواد و کالاهای و مخارج دولتی هر یک به ترتیب معادل ۵۴، ۹۹ و ۱۳۵ میلیارد دلار بهبود داشته اند. در این بین اما هزینه های مصرفی شخصی فقط در حدود ۲ میلیارد دلار کاهش یافته



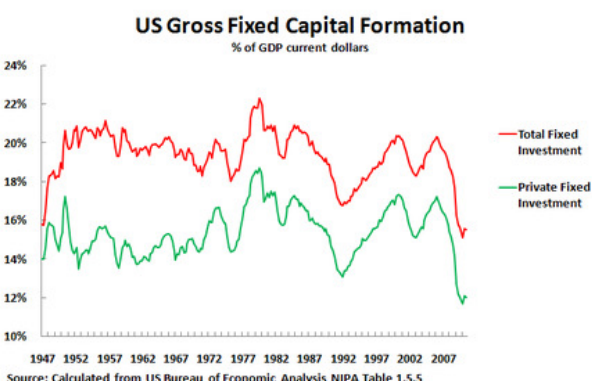
در نمودار ۳، سرمایه گذاری ثابت بر حسب قیمت های جاری محاسبه و ترسیم شده است. نسبت سرمایه گذاری ثابت به GDP (بر مبنای PPP) از نقطه اوج خود در سال ۱۹۷۳، یعنی پایان "دوره طلایی" رشد اقتصاد پس از جنگ جهانی دوم، ۷ واحد درصد سقوط داشته است (از ۲۵.۳ به ۱۸.۲ درصد تولید ناخالص داخلی).

نمودار ۳



در مورد آمریکا، نسبت سرمایه گذاری ثابت به GDP (بر حسب دلار جاری و به درصد) از نقطه اوج سه ماهه سوم سال ۱۹۷۹ (۱۸.۷ درصد GDP) به نقطه حداقل سه ماهه نخست سال ۲۰۱۰ (۱۱.۷ درصد GDP) رسیده است؛ یعنی هفت واحد درصد کاهش (نمودار ۴) و پس از آن با بهبود بسیار اندکی در سه ماهه سوم ۲۰۱۰، به ۱۲ درصد GDP افزایش یافته است.

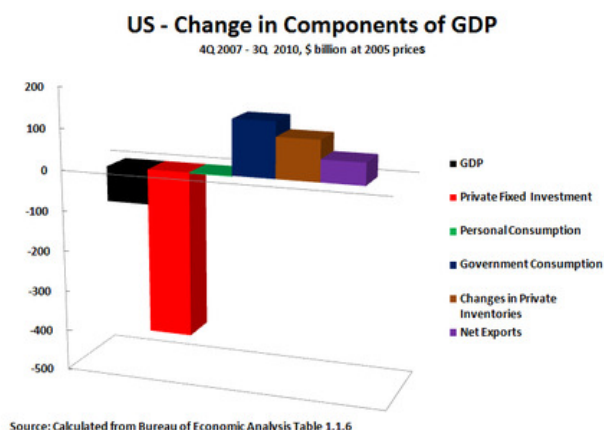
نمودار ۴



است (همین موضوع [تصدیق](#) می کند که سقوط هزینه های مصرفی در ایالات متحده، نیروی محرکه رکود نیست). به علاوه، کل هزینه های مصرفی (یعنی مجموع مصارف شخصی و دولتی) در حال حاضر به وضوح از نقطه اوج سابق خود در سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷ بالاتر است.

در واقع عامل اصلی رکود آمریکا، سقوط ۴۰.۵ میلیارد دلاری سرمایه گذاری ثابت است (کاهش سرمایه گذاری در بخش مسکن و غیرمسکن، به ترتیب ۲۰۰ و ۲۰۷ میلیارد دلار بوده است). کاهش سرمایه گذاری ثابت، مسئول سقوط GDP آمریکاست. همان طور که در نمودار ۲ ملاحظه می شود، کاهش سرمایه گذاری ثابت تقریباً ۵ برابر کل کاهش GDP است و این کاهش، با افزایش سایر اجزای GDP تا حدودی جزئی خنثی شده است.

نمودار ۲



روند بلندمدت

سقوط شدید سرمایه گذاری ثابت، که عامل اصلی تداوم رکود بزرگ چه در ایالات متحده و چه در اروپاست، پیامدهای بلندمدت تری نیز برای رشد اقتصادی دربر خواهد داشت. سرمایه گذاری ثابت، نیروی محرکه اصلی [رشد اقتصادی](#) است و به همین جهت سقوط این مؤلفه در ایالات متحده و اروپا، نه فقط پیامدهای آنی، که عواقب میان مدت و بلندمدتی نیز به شکل [آهسته شدن](#) روند کلی نرخ رشد اقتصادی دربر دارد.



بین الملل چهارم، اثر پیر فرانک

بحران ها و صف بندی های جدید (کنگره ششم جهانی)

انشعاب سال ۱۹۵۳ گروه های زیادی، از جمله جنبش های آمریکای شمالی را بر ضد بین الملل برانگیخت و بدین ترتیب باعث ایجاد یک عدم توازن خطرناکی در داخل سازمان، که تعداد نمایندگان آسیائی در آن نسبتاً محدود بود و بخش سیلان هم، بطوریکه بعداً فهمیدیم، راه انحطاط را در پیش گرفته بود، و بالاخره بخش های اروپائی آن هم در شرایطی هر چه نامساعدتر و در محیطی بیش از پیش خالی از شور سیاسی فعالیت می کردند، شد. البته بخش های اروپائی به زودی قسمت مهمی از فعالیت های خود را به کمک به انقلاب الجزایر تخصیص دادند؛ اما این فعالیت ها علی رغم اهمیت شان تنها جماعت قلیلی را که غالباً غیرکارگری بوده و نسبت به انقلاب ممالک استعمارزده حساسیت داشتند، و در میانشان هم احساسات شکست طلبانه نسبت به انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته کم نبود، به خود جلب کرد. تضاد بین از یک طرف ممالک استعمارزده که در آنها حتی اگر جنبش توده ای با شکست مواجه می گشت دیری نمی پائید که دوباره سر بر افزارد و انقلاب آن در سال ۱۹۶۰ به افریقای سیاه هم گسترش یافته بود و در کشور کوبا، در میان دندان های امپریالیسم یانکی، می رفتا به صورت انقلاب سوسیالیستی به پیروزی برسد، و از طرف دیگر رکود سیاسی کامل در اروپا که طبقه ی کارگر آن با به قدرت رسیدن دو گل در سال ۱۹۵۸ در شرف مواجهه با بزرگترین شکست سال های بعد از جنگ بود، بطور چشمگیری برجسته شده بود.

پدیده ی بسیار مهم دیگری که تأثیر خود را بر جنبش تروتسکیستی هم گذاشت، مشاجره میان چین و شوروی بود.

این وقایع به جز بین الملل چهارم، آن بخشی از جنبش تروتسکیستی را هم که به دور کمیته ی بین المللی گرد آمده بود متأثر ساخت. آنجا هم افتراقاتی پدیدار شد. بدین ترتیب، از طریق فراشد پیچیده ای از افتراقات و صف بندی های جدید، شرایط اتحاد جدید بین الملل تدارک دیده شد. اما در این بین، پیش از برگزاری کنگره ی ششم بحران وخیم دیگری در درون بین الملل شروع به رشد کرد.

بنابر این سقوط شدید سرمایه گذاری در ایالات متحده و اروپا، نه فقط نیروی محرکهٔ "رکود بزرگ" است، بلکه به آن معناست که این اقتصادها با نرخ رشدی آهسته تر از گذشته- دست کم در میان مدت- رو به رو خواهند بود. اگر سقوط هزینه های مصرفی نیروی محرکهٔ رکود بزرگ بود، ما با یک حرکت سیکلی بسیار تند و پرنوسان رو به رو می شدیم که پس از آن شرایط "نرمال"، یعنی همان روند نرخ رشد سابق، فرامی رسید. اما این موضوع که سقوط شدید سرمایه گذاری در کانون رکود بزرگ قرار دارد، پیامدهای بلندمدت تری به شکل کاهش روند کلی و متوسط نرخ رشد اقتصادی دارد. بنابراین تشخیص نیرو و عامل محرکهٔ رکود، نه فقط برای تحلیل کوتاه مدت، که هم چنین برای تحلیل های میان مدت و بلندمدت از اهمیت بسزایی برخوردار است.

توضیحات مترجم:

(۱) برای تبدیل ارزش اسمی کالاها و خدمات متفاوت (که به پول رایج کشورهای مختلف محاسبه می گردد) به یک واحد محاسباتی مشترک و در نتیجه قابل مقایسه، می توان از شاخص برابری قدرت خرید (PPP) یا همان شاخص متوازن استفاده کرد که از سوی بانک جهانی اندازه گیری شده است؛ این شاخص نشان می دهد که یک سبد مشابه از کالاها و خدمات، که با ۱ دلار آمریکا در ایالات متحده خریداری می شود، با چه مقدار پول رایج یک کشور دیگر می تواند خریداری گردد. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۵، هر دلار (بر مبنای PPP به قیمت های ۲۰۰۵) معادل ۲۶۷۵ ریال بود (و همان طور که ملاحظه می شود، این نرخ با نرخ برابری دلار-ریال در بازار آزاد متفاوت است). برای اطلاع بیش تر نگاه کنید به:

World Bank, "Poverty Data: A Supplement to World Development Indicators (2008)", pp. 7 & 24.

(۲) در واقع برای محاسبهٔ نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در هر سه ماهه به شکل سالانه، نرخ رشد GDP هر سه ماه نسبت به سه ماههٔ پیش از آن اندازه گیری و سپس حاصل در عدد ۴ ضرب می گردد (چرا که هر سال، از ۴ سه ماهه تشکیل می شود). با توجه به گزارشات ادارهٔ تحلیل های اقتصادی (BEA)، سطح GDP در سه ماههٔ سوم و دوم سال ۲۰۱۰، به ترتیب ۱۳۲۷۸.۵ و ۱۳۱۹۴.۹ میلیارد دلار (دلار سال ۲۰۰۵) می باشد. بنابر این رشد GDP در سه ماههٔ سوم نسبت به سه ماههٔ دوم، ۰.۶۳ درصد و بر مبنای نرخ سالانه (با ضرب در عدد چهار) ۲.۵ درصد است. بنابراین با تقسیم نرخ های رشد اعلام شدهٔ هر سه ماهه بر عدد چهار، می تواند میزان نرخ رشد GDP در سه ماههٔ مزبور را نسبت به سه ماههٔ پیش از آن به دست آورد.



وانمود کرد و از آن زمان به بعد بود که شروع به موضع گیریها و سخن پراکنی های هر چه افراطی تر کرد. زیاده روی های او در کنگره آن چنان بود که گروه کوچکی از رفقا که گرایش پابلو را نمایندگی می کردند و با پساداس هم فکری داشتند، از وی جدا شدند. پس از آن که پساداس در کنگره شکست خورد، به مدت چند ماه به مبارزه ی خود در داخل بی «الملل ادامه داد و سپس ناگهان اندکی پیش از آزادی پابلو در نشریات آمریکای لاتینی اش علناً وی را نیز مورد حمله قرار داد و با بین الملل قطع رابطه کرد.

در کنگره ی ششم قریب صد نفر نماینده از حدود سی کشور شرکت داشتند. به سبب مبارزه ی سرسختانه ولی از نظر سیاسی فقیر فراکسیون پساداس، مباحثات پیشرفت فکری واقعی بین الملل نشدند. در برخی موارد حتی مبارزه با نظراتی واقعاً بدوی در مورد اوج گیری مداوم لاینقطع انقلاب و ناتوانی کامل سرمایه داری برای به اجرا گذاشتن اقداماتی در راه نه تنها متوقف کردن این اوج گیری بلکه حتی محدود کردن آن برای مدت زمان مشخصی ضرورت پیدا می کرد. اما اسناد مصوبه در کنگره خالی از اهمیت نبودند.

سند ارنست مندل درباره ی موقعیت اقتصادی جهان، رشد اقتصادی دول کارگری و به ویژه ورود چین به صحنه جهانی به مثابه یک نیروی صنعتی را روشن می کرد. این سند در عین حال ادعاهای خروشنجف را که در آن زمان اعتبار فراوان یافته و دائر بر آن بودند که شوروی ایالات متحده را به زودی از لحاظ اقتصادی پشت سر خواهد گذارد، رد می نمود. در مورد کشورهای سرمایه داری این سند توضیحات قبلی مربوط به علل "شکوفانی" سریع و ناگهانی اقتصاد را از سر می گرفت و آنها را در زمینه های مختلف منجمله درباره ی رشد سریع تعداد نوآوریهای تکنولوژیکی عمیق تر می ساخت. این سند هم چنین امکانات و محدودیت های بازار مشترک اروپا را که در آن زمان در حال تقویت شدن بود، نشان می داد. در مورد کشورهای استعمارزده سند مزبور بر رکود، و حتی نزول سطح زندگی در این ممالک تأکید می کرد و اعلام می داشت که کمک های اقتصادی کشورهای سرمایه داری و هم دول کارگری به منظور تعدیل وضع فوق و در نتیجه از میان بردن آن علل عینی که قوه محرکه نیرومند انقلاب ضداستعماری به شمار می آمدند، ناکافی خواهد بود.

اختلاف نظر در رهبری بین الملل ابتدا بر سر مسائل تاکتیکی مربوط به بخش های اروپائی، که قسمت اعظم فعالیت هایشان را وقف کمک به انقلابهای ضداستعماری می کردند، پدیدار شد. ما شاهد ظهور گرایشاتی شدیم که فعالیت بخش های اروپا در مورد مسائل کشورهای خود را ناچیز (اگر بخواهیم واژه بی فایده را اینجا بکار نبریم)، می شمردند. اینها منعکس کننده ی آن جریاناتی در درون جنبش ما بودند که بکلی از طبقه کارگر کشورهای اروپائی سلب امید کرده بودند. این گرایشات، بویژه در فرانسه، بدنبال رسیدن دو گل بر مصدر قدرت تقویت شدند. طبقه ی کارگر در این زمان با شکست سختی روبرو شده بود؛ حزب کمونیست با از دست دادن یک میلیون و نیم رأی به نفع دوگل در نیمه ی دوم سال ۱۹۵۸، با اولین شکست بزرگ انتخاباتی خود مواجه گشته بود. برای بعضی ها دیگر امر مدد رسانی به انقلاب ضداستعماری وظیفه ای نبود که اهمیتش بر حسب ضرورت موقعیت سیاسی زمان تعیین شده باشد، بلکه از آنجا که از نقطه ی نظر اینان انقلاب پرولتاریائی در اروپا برای دوره ی بسیار طولی، اگر نه برای همیشه، از دستور روز خارج گشته بود، تنها امر قابل اجرا به شمار می آمد.

در این دوره در درون رهبری بین الملل نوعی توافق میان پابلو و پساداس برقرار شد و این دو علیه "اروپائیان" و اعضا رهبری بین الملل که نمی خواستند علی رغم سطح مبارزاتی بسیار پائین جنبش توده ای در اروپا از فعالیت سیاسی در درون جنبش روگردانند، متحد شدند. در پایان سال ۱۹۵۹ وقتی که کمیته ی اجرائی بین المللی تصمیم به فراخواندن کنگره ی آینده ی گرفت، فراشد تشکیل گرایش ها شروع به برجسته شدن کرد. در حالیکه استاد کنگره در دست تهیه بود رفیق پابلو و رفیق سانت در آمستردام زندانی شدند و به جرم فعالیت های خود برای یاری به انقلاب الجزایر تحت تعقیب قرار گرفتند. سازمان در مقابل این دستگیریها عکس العمل نشان داد و مبارزه ی تبلیغاتی وسیعی را به منظور دفاع از مبارزین خود به راه انداخت، مبارزه ای که در عین حا به دفاع از انقلاب الجزایر وابسته بود. این دستگیریها به پساداس فرصت داد تا مبارزه ی داخلی شدیدی را علیه اکثریت اعضا رهبری بین المللی بر پا سازد. وی تمام نیروهای خود را در امریکای لاتین بسیج کرد تا در کنگره اکثریت را بدست آورد. وی خود را سخنگوی پابلو



و حزب تروتسکیستی سیلان را به اصلاح سیاست خود فراخواند.

پسدادس فراکسیون وی (که مقدار زیادی از نفوذ خود را در امریکای لاتین از دست می داد) با جنجال فراوان خود را وابسته به پابلو اعلام کرده و منکر این بودند که فراکسیون وی و پابلو از هم جدا هستند. پس از برگزاری کنگره ششم و دو ماه بعد از آزادی پابلو، ناگهان پسدادس در امریکای لاتین دست به حملات علنی علیه وی زد؛ این حملات غیرمنتظره که شخص پابلو را نیز به تعجب واداشت از کجا سرچشمه می گرفتند؟ به زودی کاشف به عمل آمد که اگرچه هر دو علیه کسانی که "اروپائیان" شان می نامیدند (اینان حملات خود را به ویژه متوجه ارنست مندل، لیویومایتان و پیرفرانک و سپس "امریکای شمالی ها" ساخته بودند) توافق داشتند، با این حال بر سر مسأله اختلاف چین و شوروی در دو قطب کاملاً متخالف قرار داشتند. اختلاف چین و شوروی در واقع بر جنبش تروتسکیستی، همانگونه که بر تمامی جنبش کارگری و نهضت های توده ای، اثرات قابل توجهی باقی گذاشت.

در سال های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ وقتی که منازعه ی چین و شوروی به صورت برخوردی میان دو حزب، که در آن اختلافات سیاسی در درجه ی اول قرار داشتند، علنی گشت، بین الملل از خود واکنش نشان داد و به اتفاق آراء پشتیبانی انتقادمیز خود را از چینی ها که مواضع شان در مورد برخی از مسائل اساسی (انقلاب ضد استعماری، طرق صلح آمیز و پارلمانتاریستی، همزیستی مسالمت آمیز و غیره) در مقایسه با مواضع شوروی مترقی تر بود، اعلام داشت. کمی بعد از کنفرانس هشتاد و یک حزب کمونیست و کارگری که در آن سازشی میان چین و شوروی صورت گرفت، بین الملل در کنگره ی ششم خود درباره ی تحلیل اختلافات چین و شوروی متفق الرأی بود و پابلو در آن زمان در نامه ای که از زندان خود به کنگره ارسال داشت چنین نوشته بود:

"می توان گفت که قطع رابطه میان جناح فرصت طلب و دست راستی [شوروی ها] و جناح متمایل به سانتریزم [چینی ها]، مستقل از تحولات ناگهانی و اجتناب ناپذیر این بحران (یعنی اختلافات چین و شوروی و شاخ و برگ که ممکن است بعداً به آن افزوده شود، عمیق و پایدار می باشد [...])."

سند دیگری که درباره ی انقلاب در کشورهای استعمارزده از جانب لیویو مایتان Livio Maitan ارائه گردید بطور اخص موقعیت یک دسته از مناطق و یا کشورهای تحت استعمار را مورد بررسی قرار می داد. بخش عظیمی از این سند به انقلاب الجزایر و دورنمای نوید بخش استقلال این کشور تعلق داشت. مصوبه ویژه ای نیز به کوبا اختصاص داشت که فراشد انقلابی ای که اندک زمانی پیش این جزیره را به دولتی کارگری (اولین دولت کارگری در قاره ی آمریکا) مبدل ساخته بود، دنبال می نمود.

یک سند هم در مورد استالینیزم از طرف پیرفرانک ارائه شد که خصلت "رفرمیستی" دوره ی ما بعد سالهای پرگوش و خروش ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ و تضادهای جدیدی را که در دول کارگری رو به پیدایش بود خاطرنشان می ساخت. این سند همچنین به مطالعه تضادهایی که احزاب کمونیست درگیرشان بودند نیز پرداخته بود. این سند خصلت سازش موقتی میان چین و شوروی را که در متن مصوبه کنفرانس مسکو که چند هفته قبل از آن با شرکت هشتادویک حزب کمونیست و کارگری تشکیل شده بود، منعکس شده بود نشان می داد و چنین نتیجه می گرفت که این سازش دیری نپائیده و بحران روابط چین و شوروی ناچاراً بار دیگر بروز خواهد کرد.

برای اولین بار از سال ۱۹۴۸، لانکا ساما ساما Lanka Sama Samaja (بخش بین الملل چهارم در سیلان) در این کنگره شرکت نکرده بود و کنگره از این امر ابراز نگرانی فراوان نمود. حزب L.S.S.P. در مارس ۱۹۶۰، علیرغم همه انتظاراتی که برانگیخته و بین المللی را هم در آن سهیم کرده بود، دچار شکست انتخاباتی گشت. رهبری به جای بررسی عمیق علل اشتباهات تحلیل و چشم اندازهای سیاسی نادرست خود، آنطور که بین الملل در اسناد داخلی خود در خطاب به این سازمان انجام داد، سیاست کاملاً فرصت طلبانه ای را در پیش گرفت که از دیدگاه بین الملل جایز نبود. دبیرخانه ی بین الملل در یک بیانیه ی علنی جدائی خود را از این سیاست اعلام نمود. کنگره ی ششم در مصوبه ای که متن آن علنی گردید عدم موافقت خود را در رابطه با سیاست تعقیب شده از جانب این سازمان به دنبال شکست انتخاباتی آن و بخصوص به رأی موافق این حزب به بودجه حکومت بورژوائی حزب آزادی سری لانکا Sri Lanka Freedom Party بیان کرد



باره ی تشکیل کمیته ی بین المللی در بالا آوردیم ما در اینجا به اوضاع و احوالی که آن را به سمت وحدت مجدد سوق داد می پردازیم.

گفتیم که در ابتدا اختلافات سیاسی ای، مخصوصاً در مورد پدیده ی "استالین زدائی"، در مراحل اولیه این فرآیند، وجود داشت که بدگمانیهای در مورد نقش مرکز بین الملل در بحرانی که در سال ۱۹۵۳ به جدائی در آمریکا منجر شد، به آن اضافه می گشت. به علل مختلفی توضیحات لازم برای روشن کردن این مطلب عرضه نشدند؛ و در عرض سالها بدگمانی های فوق الذکر - که بطور اخص متوجه شخص پابلو بود - مانع عظیمی در برابر هرگونه تجدید رابطه بود. لیکن از سال ۱۹۵۶، برگزاری کنگره ی لیست حزب کمونیست شوروی و بروز اختلافات شوروی و چین به نزدیک ساختن مواضع این دو سازمان در مورد مسأله ی بحران استالینیزم یاری نمود.

از جانب دیگر، در مورد مسائل انقلاب ضداستعماری، به ویژه بر اساس وقایع کوبا، اعضاء و طرفداران کمیته ی بین المللی و بطور اخص اعضاء وابسته به بخش های آمریکای شمالی و آمریکای لاتین تجربه ای را از سر می گذرانند که از بسیاری جهات با تجربه ی بین الملل چهارم در مورد انقلاب الجزایر شباهت داشت.

در درون کمیته ی بین المللی هم در حالی که اکثریت به اختیار موضعی پرداخت که با مواضع اکثریت بین الملل تلاقی داشت، اقلیتی نیز حول مواضع متفاوت و کاملاً مخالفی شکل گرفت. این امر، هنگام تجدید وحدت بین الملل کارگران سوسیالیست Socialist Labour League - S.L.L. و گروه فرانسوی سازمان کمونیستی انترناسیونالیست Organisation Communiste Internationaliste - O.C.I. اگرچه درباره ی همه ی نکات مواضع مشترک نداشتند، با این حال به قصد رد نظرات فوق الذکر و حفظ مواضع فرقه گرایانه ی خود درباره ی برخی مسائل با یکدیگر توافق حاصل کردند.

برای اینان مسأله ی انقلاب ضداستعماری وجود خارجی ندارد. ممالک استعمارزده خود کشورهایی سرمایه داری می باشند - که این البته صحیح است - و در نتیجه از نقطه نظر ایشان اگر در این گونه کشورها رهبری انقلاب عمل

اما در اواسط سال ۱۹۶۱ بر سر مسأله اختلافات چین و شوروی اختلاف نظرهای چندی در درون بین الملل پدید آمد. پسدادس پس از قطع رابطه با بین الملل نه تنها تقریباً تمام مواضع چینی ها را کاملاً اختیار کرد، بلکه همچنین اعلام نمود که وی خود الهام بخش آنها بوده است. چنان که می دانیم مسکو کرد تا با جعل برخی گفته های مائوتسه تونگ در مورد سلاح های اتمی وی را به دروغ متهم به این سازد که خواستار جنگ اتمی است. اما پسدادس بی مهابا گزاف گوئی را به آنجا رساند که اعلام کرد روسیه شوروی، برای تضمین پیروزی انقلاب جهانی، لازم است اقدام به جنگ اتمی بکند. وی همچنین به تکرار حملات چینی ها به کاسترو پرداخت و از خود نیز به آن افزود^۱. در درون بین الملل پابلو، در شرایطی که اکثریت بین الملل از مواضعش دفاع می کردند، به کل نقطه نظرش را معکوس کرد؛ او مواضع چینی ها را با استالینیزم یکی دانست و از خروشچف،^۲ مخصوصاً از رهبران یوگسلاوی پشتیبانی کرد. پشتیبانی ای که به زحمت می توان آن را انتقادی نامید.

کمیته بین المللی

تاریخچه ی سازمان های متشکله ی کمیته ی بین المللی و نیز تاریخ خود این کمیته طبیعتاً، درون تاریخ بین الملل چهارم جای دارد. در مورد نکته ی اخیر ما از این که نمی توانیم از حد یادداشته های مختصری فراتر رویم پوزش می طلبیم. یک مشکل اولیه برای این کار این است که کمیته بین المللی در واقع به مثابه فراکسیون، بدون پیوندهای سازمانی محکم مابین طرفدارانش عمل می کرده است و نه به مثل یک سازمان سانترالیزه. بنابر اطلاعاتی که رفقای شرکت کننده در این کمیته به ما ارسال دانسته اند تجمعات بین المللی کمیته بسیار محدود بوده و موضع گیریهای آن غالباً پس از تبادل نظر میان بخش های کمیته به شکل اسناد بخش های ملی فرموله شده است. بنابر این پس از یادآوری شرائطی که در

^۱ - ما در اینجا به مواضع سیاسی ای که به قلم پسدادس انتشار یافته اند بسنده می کنیم و با کمال میل جنبه جدید نثر او را، که از زمان قطع رابطه اش با بین الملل پدیدار شده، و عبارت از شیوه ایست که او با جدیت تمام کیش شخصیت خودش را رواج می دهد، به کناری می گذاریم به جز خودش، کس دیگری نمی تواند دنبال آن بیفتد....



وحدت نوین بین الملل

یک دوره نسبتاً طولانی بحران و از هم گسیختگی می تواند درآمد دوران تجدید وحدت هم باشد. تمام وقایع مهم این زمان-مسأله ی "استالین زدائی"، منازعه چین و شوروی، انقلابات ضداستعماری- تنها باعث انشعاب در میان تروتسکیست ها نشده بود بلکه همین عوامل در عین حال در فائق آمدن بر وخیم ترین انشعاب سازمان، انشعاب سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴، نقش داشتند.

به هم نزدیک شدن سیاست های اکثریت بین الملل چهارم و اکثریت کمیته ی بین المللی در مورد مسائلی به اهمیت مسأله ی "استالین زدائی" و انقلاب ضد استعماری و شباهت تجارب آنها در مورد کوبا و الجزایر ناچاراً مسأله ی تجدید وحدت را مطرح می کرد زیرا- در دوره ای که بار دیگر گسترش جنبش تروتسکیستی در جهان در شرف آغاز بود- هر دو دسته آگاه بودند که تجزیه ی این جنبش در مقابل چشم اندازه های جدیدی که در مقابل بین الملل چهارم گشوده شده بودند، زیان قابل ملاحظه ای بر این سازمان وارد خواهد کرد. بدین ترتیب در سال های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ دو سازمان چندین بار با یکدیگر تماس گرفتند. در جریان تبادل نظرها ثابت گردید که نزدیکی فکری که بین دوسازمان آشکار گردیده بود واقعاً جدی بوده و هیچگونه مانع سیاسی عمده ای در برابر وحدت مجدد سازمان به چشم نمی خورد.

کمیسونی با شرکت نمایندگان بین الملل چهارم و کمیته ی بین المللی به تعداد مساوی به منظور تهیه ی مقدمات تجدید وحدت در یک کنگره مشترک آینده، تشکیل گردید. در درون بین الملل چهارم و هم در داخل کمیته ی بین المللی کسانی که با تجدید وحدت سازمان مخالف بودند و مشی سیاسی آنان در ضدیت با اکثریت سازمان خودشان قرار داشت(از یک سو فراکسیون پابلو و از سوی دیگر S.L.L. و O.C.I.) سعی کردند تا بحث در مورد مسأله ی انشعاب سال ۱۹۵۳ و علل و مسئولین آن بکنند. از هر دو جانب اکثریت چنین پیشنهادی را رد کرد. البته هیچکس وجوب چنین مباحثه ای را انکار نمی کرد اما در صورتی ممکن بود با آن موافقت کرد که این مباحثه در چهارچوبی صحیح به منظور کسب نتایج مثبت به نحوی از انحاء در عرض دهه ی شصت به دور مسائل سیاسی زمان بروز می کرد و اگر آنطور که ما باور داشتیم

کارگری، و حتی بالاتر از آن، مارکسیست انقلابی، انقلاب سوسیالیستی نیز امکان پذیر نبوده و آن چه که در جریان خواهد بود صرفاً خیانت به جنبش های توده ایست. اینان بینش تنگ نظرانه ای نسبت به دهقانان این دسته ممالک دارند و آنان را با دهقانان نسبتاً مرفه کشورهای اروپای غربی در یک ردیف به حساب می آورند. اینان با این که خود را تروتسکیست می نامند، خصلت مداوم انقلاب در این نوع کشورها را درک نمی کنند. وقتی انقلاب کوبا پیروز شد اینان خواستند آن را به رسمیت بشناسند. در یکی از بیانیه های کمیته ی مرکزی می توان چنین خواند که در کوبا "یک انقلاب سیاسی صورت پذیرفته است که قدرت را از دست طبقه ی بورژوا بدست بخش دیگری از همان طبقه منتقل ساخته است... بدین ترتیبی پس از کمال آتاتورک Kemal Ataturk، چانگ کای- چک، ناصر، نهرو، کاردناس Cardenas، پرون Peron و بن بلا، اکنون کاسترو را داریم". و دیگر آن که "رژیم کاسترو دولت طراز نوینی را بوجود نیاورده است" که به طور کیفی با رژیم باتیستا متفاوت باشد. امروزه هنوز کوبا را یک دولت بورژوائی به شمار می آورد و کاسترو را رهبری هم ردیف باتیسا و چانگ کای- چک قلمداد می کند!

در مورد مسأله ی "استالین زدائی"، این گروه ها تقریباً به کل منکر فراشدهائی هستند که از زمان مرگ استالین در شوروی صورت پذیرفته است. اینها فکر می کنند که هرگونه سخن از وجود اقداماتی در جهت لیبرالیزه کردن رژیم این گونه کشورها "تسلیم" در برابر استالینسم می باشد. اینان از تشخیص فرق بین "لیبرالیزه کردن" که تا اندازه ای در شوروی انجام گرفته، و "دمکارتیزه کردن" که ابداً وجود ندارد، عاجزند.

در واقع از نقطه نظر اینان از سال ۱۹۳۸ یعنی زمانی که بین الملل چهارم بنیان گذاری شد و برنامه ی انتقالی به تصویب رسید، هیچگونه تغییرات عمیقی در جهان وقوع نیافته است. اینان بطور منجمدی به یکایک الفاظ این برنامه آویخته اند و تروتسکیست هاوی را که در فهم شرایط جدید دوران ما و تعریف یک سیاست مارکسیستی و انقلابی مقتضی با این شرایط کوشیده اند، تحت عنوان وادادگان مورد حمله قرار می دهند.



کنگره تصمیم گرفت یک مبارزه ی تبلیغاتی برای آزادی هوگوبلانکو که اندک زمانی قبل از تشکیل کنگره دستگیر شده و در خطر مجازات اعدام قرار داشت، ترتیب دهد.

در کنگره ی جهانی این بار نماینده ی بخش سیلان شرکت داشت اما اطلاع حاصل گشت که این بخش در وضع نابسامانی گرفتار آمده و نماینده ی این بخش تنها اقلیتی از رهبری آن را نمایندگی می کرد. ما در صفحات بعدی به سرگذشت این بخش خواهیم پرداخت.

کنگره یک روز تمام را به بحث درباره ی مسأله ی الجزایر، که پابلو درباره اش گزارش داد، اختصاص داد. کنگره با اتفاق آراء امکانات قابل ملاحظه ی تحول انقلاب الجزایر به سمت انقلاب سوسیالیستی، به طرز مشابه با کوبا، را تأیید نمود و تصمیم گرفت تا حداکثر کوشش خود را بسیج بین الملل و بخش های آن جابجاری از این انقلاب به کار برد.

کنگره به عنوان اساس تجدید وحدت منشوری را در شانزده اصل^۱ اتخاذ کرد که مواضع بنیادی تروتسکیسم را به صورت یک مجموعه، فرموله کرده بود. این منشور قبلاً توسط حزب کارگران سوسیالیست ایالات متحده اتخاذ گشته بود و این سازمان، که به علت قراردادهای قانونی "دمکراسی" امپریالیستی آمریکا، نمی توانست رسماً پیوندسازمانی خود را با کنگره وحدت اعلام کند، خواسته بود از این طریق پشتیبانی کامل خود را از تجدید وحدت بین الملل ابراز دارد.

علاوه بر مصوبه مربوط به موقعیت سیاسی بین المللی، کنگره به دو سند سیاسی مهم رأی موافق داد. یکی از آنها منازعه ی چین و شوروی و اوضاع شوروی و دول دیگر کارگری را مورد بررسی قرار می داد و دیگری به دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی اختصاص داشت.

متن مربوط به استالینیسم تصویری کلی از تلاشی این پدیده بدست می داد. این متن تحقیق مفصلی از اختلافات بروز یافته در جریان منازعه ی چین و شوروی را ارائه داده و به نقد بسیار دقیقی از مواضع دو حزب می پرداخت. این متن همچنین افتراقاتی را که میان دیگر احزاب کمونیست پدید

این انشعاب اساساً محصول علل تصادفی و موقتی (اشتباهات تحلیلی) یا مربوط به چشم اندازهای نادرست) و یا سازمانی بود چنین علل و مسئولیت های انشعاب باید خصلت آموزشی داشته باشد؛ از این رو بر حسب موافقت نامه ی مشترک دو سازمان چنین تصمیم گرفته شد که این مسأله در طول برقراری وحدت مجدد سازمان طرح نشود و بررسی های مربوط به آن به زمانی دیگر، یعنی وقتی که پیوند سازمانی مستحکم گشته باشد، موکول گردد. در چنین وضعی این مباحثه می تواند بی آن که بر فعالیت های سازمان سنگینی کند، و بدون آن که الزاماً خطوط شکاف موجود بودند به خوبی آشکار بود که در بطن چنین درخواستی از جانب اقلیت ها، تمایل ایشان به بهره برداری از این گونه بحث ها، به خاطر توجیه انشعاب برای باردیگر، و حتی بدتر از آن تضمین دوام این انشعاب قرار داشت و نه میل ایشان به پیش برد امر وحدت.

کنگره ی تجدید وحدت (دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی)

در همان زمان که بین الملل کنگره ی هفتم و کمیته ی بین المللی کنفرانسی از سازمان های خود را تدارک می دیدند، کمیسوین دو جانبه این دو سازمان مشغول فعالیت بر سر مسأله ی تجدید وحدت بود، تجدید وحدت قرار بود در جریان کنگره مشترکی بلافاصله پس از تشکیل دو مجمع فوق الذکر حاصل گردد. کمیسوین دو جانبه اسنادی را که می بایست بحث مشترک دو سازمان را پایه ریزی کند، فراهم کرد.

بدین ترتیب در ژوئن سال ۱۹۶۳، پس از کنگره ی بین الملل و کنفرانس کمیته ی بین المللی، کنگره ی تجدید وحدت با شرکت بیست و شش کشور تشکیل شد. در این کنگره گرایش پساداس و سازمان های S.L.L. و O.C.I. دعوت شده بودند که اولی به دعوتنامه جواب نداد و آن دو دیگر از شرکت در کنگره خودداری کردند. پس از تشکیل دو مجمع فوق الذکر کنگره ی مشترک وحدت مجدد بین الملل را اعلام، و رسماً متونی را که در دو مجمع بر سرشان رأی گیری شده بود، تصویب کرد و رهبری جدید و واحدی را تعیین نمود. اقلیت سازمان تحت رهبری پابلو سند متقابلی را [در مقابل سند اکثریت] در مورد اوضاع بین المللی و تکالیف بین الملل چهارم عرضه داشت. این اقلیت در تشکیلات مختلف رهبری نماینده داشت.

۱- رجوع کنید به صفحه ی ۱



بدین قرار است: چرا تاکنون بین الملل چهارم به سازمانی توده ای بدل نگشته است؟ چرا این سازمان پس از پایان دوران فروکش مبارزات کارگری که از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۴۳ ادامه یافت، نتوانسته است به این هدف خود نائل گردد؟ سند مورد بحث از پاسخ به این سوال طفره نمی رود و نشان می دهد که چگونه سهم عظیم ارتش شوروی در شکست نازیسم مستقیماً به نفع رهبر ی های استالینیستی خاتمه یافته است.

جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ صرفاً جنگی ما بین امپریالیست ها بود که اساساً کارگران کشورهای اروپائی در آن درگیر شده بودند. این کارگران که در آن زمان توسط احزاب بین الملل دوم سازمان داده شده بودند با خشم تمام نسبت به خیانت سوسیال دموکراسی از جنگ برون آمدند و توده های عظیم آنها به فراخوان انقلاب اکتبر و بین الملل کمونیست جواب مثبت دادند. احساسات آنها در این مورد عاری از هرگونه ابهام بود، حتی اگر از دیدگاه سیاسی گرفتار اغتشاش فکری بودند. اما جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹ با این که ادامه ی جنگ جهانی به شمار می رفت، با آن تفاوت داشت. چرا که این جنگ ترکیبی از جنگ بین امپریالیست ها (مانند جنگ پیشین) و جنگ تدافعه روسیه شوروی علیه امپریالیسم آلمان و متحدین آن بود. اشغال اروپا توسط ارتش امپریالیسم آلمان عامل دیگری در ممالک خود بودند. ولی به دنبال سیاست استالین و احزاب کمونیست، این کارگران پیکار خود را نه تنها در همدمی با سازمان های بورژوائی که با اتحاد شوروی "متحد" شده بودند، انجام دادند. از نظر بسیاری، این پیکار بر سایر چیزها تقدم داشت؛ و قضایا بعد از به چنگ آوردن پیروزی روشن خواهند شد. از جانب دیگر برنامه های رزیستانس [قوای مقاوم کشورهای تحت اشغال- مترجم] نیز ایجاد توهماتی می کرد. این شرایط باعث شد که در سال ۱۹۴۵، کارگران اروپائی بر خلاف دوران ما بعد جنگ جهانی اول با احساسات بسیار خفیف تری از جنگ بیرون بیایند، و بهر حال هیچگونه خصومتی نسبت به رهبران احزاب کمونیست نداشتند، چه در نظر آنها این رهبران سمت نمایندگی اتحاد شوروی را دارا بودند که با قربانی های بی شمار غلبه ی بر نازیسم را متضمن گشته بود. در این دوره تبلیغات تروتسکیست ها علیه سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست با بورژوازی ممالک خود مفهوم تروتسکیست ها

آمده بود مورد بررسی قرار می داد. این متن همچنین به تحلیلی از رهبری کوبا نیز پرداخته و در ضمن توجه به محدودیت افق دید این رهبری نسبت به مسائل آمریکای لاتین، بر مواضع عموماً مترقی آن تأکید می کرد. موقعیت داخلی دول کارگری و پیدایش تضادهای جدید و جریاناتی که بالقوه می توانستند تبدیل به یک نیروی اپوزیسیون بشوند به تفصیل مورد بررسی این متن قرار گرفته بود. متن مزبور یوگسلاوی را به مثابه موردی خاص مورد مطالعه قرار می داد و بر آن بود که رابطه با مسائل اساسی جهت اختیار شده از جانب این کشور در مقایسه با دول کارگری دیگر صحیح تر بوده ولی افراط در کاهش مرکزیت نظام آن و قبول نوسان آزاد قوانین بازار خطرات بسیار جدی دربر دارد. این سند نکات اساسی یک برنامه ی عمل برای دول کارگری را دو باره تنظیم می نمود. این برنامه به جنبش تروتسکیستی امکان می داد تا در بحران های استالینیسم مداخله نماید و نقاط اتکائی در درون دول کارگری پیدا کند.

سند اصلی کنگره به «دیالکتیک کنونی انقلاب جهانی» اختصاص داشت. این سند نتایجی را که اکثریت عظیم تروتسکیست ها در تمامی جهان، به دنبال دگرگونیهای عظیم بعد از جنگ، بدان رسیده بودند فرموله می کرد.

متن این سند با توضیح این حقیقت آغاز می گشت که بر خلاف آن چه که در گذشته برای مدت مدیدی انتظار می رفت انقلاب جهانی از اتحاد شوروی به سمت ممالک استعمارزده، نه به سوی کشورهای سرمایه داری پیشرفته، گسترش یافته است. این متن نشان می داد که این فرآیند که نخست انقلاب را به حواشی نظام سرمایه داری انتقال داده است تا سپس به قلب آن دست اندازد، به هیچ وجه دست آورد تقدیر نبوده و اساساً از خیانت های رهبری های سنتی طبقه کارگر، یعنی سوسیال دمکرات ها و استالینیست ها، ناشی شده است.

اما این سند به بررسی شرایط "عینی" انقلاب جهانی محدود نمی گردید و با همان جویائی و پیگردی به شرائط "هنی" نیز می پرداخت و سپس در عین یادآوری ضرورت ایجاد رهبری های انقلابی، یعنی وظیفه ای که بین الملل چهارم از بدو بنیان گزاری خویش برای خود برگزیده بود، به سوالی که از جانب بسیاریس مبارزین، که خصومت عمدی نسبت به بین الملل نیستند، طرح می گردد، پاسخ می گفت. این سوال



بود که دیر یا زود وجود آنها را به خطر می انداخت و بنابراین واجب بود که بهر قیمتی این وحدت را پیش از استحکام یافتن آن در هم شکنند.

کنگره اکثریت عظیم نیروهای تروتسکیست را دوباره متحد ساخته بود. فراکسیون پساداس می رفت تا به سرعت به حد گروه منفرد و کم و بیش مهمی در کشور آرژانتین تقلیل یابد. در همه جای دیگر این فراکسیون به شکل گروه های چند نفری موجودیت داشت. فراکسیون پابلو نیز وقتی که یک سال پس از برگزاری کنگره علناً با بین الملل وجود دارند که از حیث تعداد قابل توجهند و این دو در انگلستان و در فرانسه می باشند. حقایقی که در درون بین الملل برای همه روشن بود، در بیرون از آن به علت محتوی نشریات وابسته به این دو و گروه که قسمت اعظم آن به حملات علیه بین الملل اختصاص داده شده بود، شکل دیگری به خود می گرفتند.

ما قبلاً مواضع فرقه گرایانه گروه های هیلی Healy و لامبر Lambert را برملا ساخته ایم؛ و دیگر نیازی به تفصیل در این باره نیست. جالب توجه این که حملات این دو سازمان به بین الملل، بر اساس اتهام "پاباویسم"، حتی تا چند سال بعد از قطع رابطه ی پابلو با بین الملل، مرتب شدیدتر با بین الملل دیگر مورد بی اعتنائی ایشان قرار گرفته بود، بسیار ناچیزتر بود. این پابلو و نظریات وی نبود که ایشان را به خود مشغول می داشت، این وجود و فعالیت های بین الملل و بخش های آن بود. اینان در آوریل سال ۱۹۶۶ هیاهوی بسیاری در مورد برگزاری یک کنفرانس بین المللی وابسته به "کمیته ی" خود که قرار بود بین الملل چهارم را "بازسازی" کند، به راه انداختند اما این کنفرانس هیچگونه موفقیتی کسب نکرد و با قطع رابطه با کسانی که به عنوان ناظر بدان قدم گذاشته بودند خاتمه پذیرفت.

گروه پساداس پیش از همه در آمریکای لاتین موجب آسیب برای بین الملل گشته بود زیرا که وی آنجا، و به ویژه از نظر کوبائی ها، به نادرستی مواضع تروتسکیسم و بین الملل چهارم را نمایندگی می کرد و حملات کاسترو علیه بین الملل چهارم و دیگر گرایشات انقلابی به هنگام تشکیل کنفرانس سه قاره در ژانویه ۱۹۶۶ در هاوانا، تا اندازه ای مبتنی بر نقاط نظر شدیداً انحرافی پساداس بود. بین الملل چهارم بدون آن که لحظه ای از فعالیت خود رد دفاع از انقلاب کوبا بازایستد، با

علیه سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست با بورژوازی ممالک خود مفهوم تروتسکیست ها علیه سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست با بورژوازی ممالک خود مفهوم عام نگشت و این اوضاع به بورژوازی اروپا اجازه داد تا با کمک احزاب کمونیست خروش انقلابی موجود را جذب و نابود سازد. بحران استالینیسم تنها پس از آغاز "جنگ سرد" و در بحبوحه ی دوران شکوفائی اقتصادی که در طی آن بی اعتنائی توده ها نسبت به امور سیاسی شدت گرفته بود، پدیدار شد و وسعت یافت.

این سند همچنین نشان می دهد که چگونه، در شرایطی که بحران استالینیسم در محتوای بسیار غامضی انکشاف می یافت و در همان زمان کشورهایی که دارای غنی ترین سنن مارکسیستی بودند از مرحله غیرسیاسی شدن طبقه کارگر می گذشتند، توسعه بین الملل چهارم با موانع متعدد و قابل ملاحظه ای روبرو گردیده است که با این حال نتوانسته اند از توسعه هر چه راسخانه تر این سازمان، به موازات افزایش فرسودگی رهبری های قدیمی، جلوگیری کنند.

در خاتمه این سند^۱ با توانی استثنائی، حقانیت وجودی مسلم تر از همیشه ی بین الملل چهارم را، آنچنانکه هست و زیست می کند، در شرایط کنونی جهان و برای آماده سازی بین الملل توده ای فردا نشان می دهد. تا جاییکه می دانیم، تاکنون هیچکس اقدام به نقد و یا پاسخگویی به این سند را، حتی به صورت جزئی یا غیرمستقیم، ننموده است.

حملات تجدید وحدت به آن اوضاع تشکیلاتی که باعث تشدید تأثیر نیروهای گریز از مرکز بر پیکر بین الملل گشته بود، خاتمه داده بود اما این نیروها از صحنه ناپدید نشده بودند و مشکلات مربوط به این مسأله با وحدت مجدد سازمان از میان نرفته بود.

در درون بین الملل وحدت یافته اکثریت سازمانهایی که با هم متحد شده بودند در روابط مابینشان از بین الملل در مقابل آنانی که نخواستند به آن بپیوندند، و همچنین به مدت چند ماه در مقابل فراکسیون پابلو در داخل سازمان دفاع نمایند. از نظر این گروه ها تجدید وحدت سازمان اولین قدم در راهی

^۱ - رجوع کنید به مستخرجات گنجانده در ضمیمه ی شماره



سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

آرمان پویان، کیوان نوفرستی،

بیژن شایسته، مازیار رازی، رامین سپهری

پست الکترونیکی:

militantmag@gmail.com

نشانی وبلاگ:

<http://militaant.blogfa.com>

نشریهٔ میلیتانت هر ماه پس از انتشار،

بر روی وبلاگ قرار می گیرد.

رفقا! در حدّ توان خود، با نشریه همکاری کنید!

تحکم، اما بدون زیادی روی در انتخاب الفاظ، سخنان ضدتروتسکیستی فیدل کاسترو را خاطر نشان ساخت. نتیجه آن بود که یک سال بعد در سالروز بیانیه کاسترو رادیوی هاوانا حین بخش دوباره ی خطابه ی وی قسمت مربوط به حملات علیه بین الملل چهارم و دیگر جریان های انقلابی را تکرار نمود.

مبارزه ای که پابلو و اعضاء فراکسیون وی از فردای روز برگزاری کنگره علیه بین الملل آغاز کردند، چند ماه به طول انجامید و اینان در این مدت از موضوعی به موضوع دیگر لغزیدند، بعد از شکستی که طبقه کارگر فرانسه در اثر رسیدن دو گل به قدرت متحمل شد، این گسترش انقلاب الجزیره در سالهای قبل از کسب استقلال و هم بعد از آن بود که در شکل گرفتن نظرات پابلو نقش عمده را بازی کرد. وی به درستی سوسیالیستی پیروزمند در الجزایره امیواری داشت. در این مورد میان ما و او اختلاف نظری وجود نداشت. اما پابلو از یکسو بواسطه ی از دست دادن هر چه بیشتر تماس خود با بین الملل چهارم و از سوی دیگر به خاطر امید کاذب بستن بر امکانات شخصی خویش در زمینه ی مداخله در رأس جنبش الجزایره، سرانجام بدون آن که مشی سیاسی بین المللی چندان فرصت طلبانه یا فرقه گراییه ای را اختیار نموده باشد (در این زمان وی مواضعی مختلفی را بر پایه ی تأثیرات ذهنی فوری خود از اوضاع برمی گزید و گاهی این مواضع را در عرض مدت بسیار کوتاهی تماماً تغییر می داد) رویه ی ای در پیش گرفت که بر اساس آن منکر ضرورت یک سازمان بین المللی با عملکرد مبتنی بر سانترالیزم دمکراتیک گردید. وی آن مفهومی از بین الملل چهارم را به پیش کشید که تا دیروز با تمام قوا رد کرده بود، یعنی فدراسیونی از فراکسیون ها که هر یک می بایست در برابر دیگران آزادی عمل داشته و تنها بر سر مسائلی که همه با هم توافق دارند می توانند به اقدامات مشترک دست بزنند. پابلوس پس از قطع رابطه ی با بین الملل بیش از هر چیز به تفسیر وقایع دنیا پرداخت چرا که نظریات او از این پس دیگر به هیچ وجه با امر پایه ریزی احزاب انقلابی جدید ربطی نداشت بلکه بر توسل به جنبش های توده ای به شکل موجود آنها مبتنی بود.